

چشم اندازهای جهانی

آنتونی گیدنز

محمدرضا جلائی پور



طرح نو

انتشارات طرح نو

خیابان خرمشهر (آبادانا) - خیابان نوبخت

کوچه دوازدهم - شماره ۱۰ تلفن: ۸۷۶۵۶۳۴

فروشگاه: خیابان خرمشهر (آبادانا) - خیابان نوبخت

شماره ۳۶ تلفن: ۸۵۰۰۱۸۳

info@tarh_e_no.com

چشم‌اندازهای جهانی • نویسنده: آنتونی گیدنز • مترجم: محمدرضا جلائی‌پور • طراح

جلد: پرویز بیانی • حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیندکازمی) • چاپ و

صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی • نوبت چاپ: چاپ اول،

۱۳۸۳ • شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه • قیمت: ۲۰۰۰ تومان • همه حقوق محفوظ است

ISBN: 964-489-042-6

شابک: ۹۶۴-۴۸۹-۰۴۲-۶

Giddens, Anthony

گیدنز، آنتونی

چشم‌اندازهای جهانی / آنتونی گیدنز؛ ترجمه محمدرضا

جلائی‌پور، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴.

۱۶۳ - (اخلاق، سیاست و اجتماع)

۱. جهانی شدن - الف - جلائی‌پور، محمدرضا؛ مترجم

ب. عنوان

۳۳۲/۱۷۲

۵ چ ۹ گ / ۵۰۱ HB

فهرست

۹	♦ مقدمه مترجم: آشنایی با آرا و آثار گیدنز
۵۴	♦ چشم‌انداز نظم جهانی
۷۶	♦ چشم‌انداز دولت-ملت
۹۷	♦ چشم‌انداز نابرابری جهانی
۱۱۹	♦ چشم‌انداز خانواده
۱۳۸	♦ چشم‌انداز دموکراسی
۱۵۷	♦ برای مطالعه بیشتر
۱۵۹	♦ کتاب‌شناسی انگلیسی آنتونی گیدنز
۱۶۲	♦ نمایه

به نام خداوند مهربان

مقدمه مترجم آشنایی با آرا و آثار گیدنز

این کتاب حاصل ترجمه مجموعه "چشم اندازهای جهانی" اثر آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس شهیر انگلیسی است. این مجموعه متشکل از پنج سخنرانی اوست که در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ در مدرسه اقتصادی و علوم سیاسی لندن (LSE) ایراد شده‌اند. شیرازه این سخنرانی‌ها را می‌توان بحث جهانی شدن و نظریه جهان رهاشده وی دانست. چشم انداز نظم جهانی، چشم انداز دولت-ملت، چشم انداز نابرابری جهانی، چشم انداز خانواده و چشم انداز دموکراسی، عناوین این پنج سخنرانی را تشکیل می‌دهند.

گیدنز در سال ۱۹۹۸ نیز در شبکه بی‌بی‌سی به ایراد یک سلسله سخنرانی پیرامون جهانی شدن پرداخت که در کتاب جهان رهاشده^۱ منتشر شدند. مجموعه‌ای که در این کتاب پیش روی شماست به نوعی روزآمدشده کتاب جهان رهاشده است. البته مباحث و نکات بدیع و سودمندی در این مجموعه جدید اضافه شده و سیمای متفاوتی به آن بخشیده است. خواندن این کتاب علاوه بر علاقه‌مندان و دانشجویان علوم اجتماعی و سیاسی، برای مخاطب عام نیز مفید است و به درکی بهتر و ملموس‌تر از جهانی شدن کمک می‌کند. یکی از ویژگی‌های گیدنز، کلام روان، خوش‌فهم و شیوای اوست. وی برنده جایزه "بهترین سخنران جهان" از دانشگاه آرهس دانمارک است. مترجم نیز تلاش کرده است تا روانی کلام گیدنز در ترجمه فارسی حفظ شود و در عین انتقال صحیح و دقیق معنی به ساختار طبیعی و خطابی متن اصلی لطمه‌ای وارد نگردد. مدت

1. Global Futures

2. Runaway World: How Globalization is reshaping our lives

کوتاه هر سخنرانی ایجاز خاصی را به همراه داشته و زبان ساده و روان سخنرانی‌ها امکان استفاده از آن را برای طیف وسیعی از مخاطبان فراهم آورده است.

آنتونی گیدنز در ایران نام شناخته شده‌ای است. چندین کتاب از وی به فارسی ترجمه شده، تعدادی از مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های او در روزنامه‌ها و مجلات انعکاس پیدا کرده و کتاب جامعه‌شناسی او، مهم‌ترین کتاب پایه جامعه‌شناسی برای دانشجویان و علاقه‌مندان به علوم اجتماعی محسوب می‌شود. به طور کلی وی یکی از پرارج‌ترین نظریه‌پردازان اجتماعی در کتب علوم اجتماعی، مجلات فکری و آکادمیک و صفحات اندیشه روزنامه‌های ایرانی بوده است.

به رغم وجود این حجم منابع فارسی از آثار گیدنز، متأسفانه معرفی کوتاه، ساده و جامعی از وی در دسترس دانشجویان جامعه‌شناسی و علاقه‌مندان نیست. در مقدمه کتب ترجمه شده گیدنز، یا به معرفی او نپرداخته‌اند و یا به چند سطر (و بعضاً با اشتباه) بسنده کرده‌اند. در کتاب نظریه‌های جامعه‌شناسی جورج ریتزر، ترجمه محسن ثلاثی و کتاب نظریه‌های جامعه‌شناسی، تألیف دکتر تقی آزاد ارمکی نیز عمدتاً به نظریه ساختیابی گیدنز پرداخته شده است و خواننده با ابعاد دیگر اندیشه او آشنا نمی‌شود. سنگینی و ابهام متن هم بر مشکل افزوده است. مقدمه کتاب چکیده آثار گیدنز تألیف فیلیپ کسل هم تولیدات جدید گیدنز را پوشش نمی‌دهد. در پاره‌ای دیگر از کتاب‌ها نیز صرفاً به بخش‌های خاصی از آرای گیدنز اشاره شده است و خواننده نمی‌تواند تصویری کلی از اندیشه او پیدا کند. بسیاری از آثار اصلی گیدنز همچون کتاب بنیاد جامعه نیز هنوز به فارسی ترجمه نشده‌اند و مخاطب ایرانی با بعضی از مفاهیم و بحث‌های او بیگانه است. در نتیجه دانشجویان و علاقه‌مندان جامعه‌شناسی عموماً تصویری ناقص و کاریکاتوری از اندیشه گیدنز در ذهن دارند و به رغم وجود منابع متعدد درباره گیدنز، نمی‌توانند به طور اجمالی با اندیشه و آثار او آشنا شوند. نظر به تأثیر و اهمیت گیدنز در جامعه‌شناسی متأخر، در دسترس بودن چنین معرفی کوتاه ولی متوازنی از او که حداقل سرنخ‌ها را به دست مخاطب بدهد ضروری به نظر می‌رسد و خواننده را برای مطالعه بیشتر راهنمایی می‌کند. فهم صحیح پاره‌ای زوایای اندیشه گیدنز بدون توجه به دیگر بخش‌های آن امکان‌پذیر نیست و در نظر داشتن شمایی کلی از

دستگاه فکری و تولیدات او راهگشا خواهد بود. آشنایی با زندگی و آرای گیدنز برای خوانندگان این کتاب نیز سودمند است و به فهم کتاب کمک می‌کند. بنابراین تصمیم گرفتم مقدمه این ترجمه را به معرفی اجمالی و ساده ولی نسبتاً جامع زندگی و اندیشه گیدنز اختصاص دهم. پرداختن به مبانی و ریشه‌های فکری تولیدات او مجال گسترده‌تری می‌طلبد و در اینجا صرفاً به ارائه گزارشی کوتاه از تولیدات و آرای او می‌پردازم. بدیهی است که این مقدمه تنها در حد درآمدی بر اندیشه گیدنز است و صرفاً خواننده را "اهل اصطلاح" می‌کند و برای اطلاع و فهم عمیق‌تر از ابعاد مختلف پروژه فکری گیدنز لزوماً باید به اصل کتب او رجوع شود.

آنتونی گیدنز در طول سه دهه گذشته همواره از طلایه‌داران نظریه اجتماعی بوده و با تألیف بیش از ۳۶ عنوان کتاب و حدود ۲۰۰ مقاله مفاهیم، نظریه‌ها و تفاسیر جدید و جریان‌سازی را به میراث علوم اجتماعی افزوده است. با توجه به گستردگی تولیدات و حوزه وسیع اثرگذاری گیدنز، معرفی آرای او مستلزم تسلط بر کلیه آثارش و نیز آشنایی عمیق و درخور با حوزه‌های نظری جامعه‌شناسی است. این کار دشوار نیز از نگارنده که چنین دانش و قابلیتی ندارد به درستی برنمی‌آید و صرفاً به دلایلی که ذکر شد اقدام به این کار کرده است. به امید آنکه جامعه‌شناسانی که توان انجام چنین کاری را دارند پا به میدان نهند.

در ادامه سعی خواهم کرد پس از مروری سریع بر زندگی آنتونی گیدنز مهم‌ترین آرا و محورهای نظری تولیدات او را برشمرم. با توجه به موضوع کتاب، به آرای گیدنز پیرامون جهانی شدن بیشتر خواهم پرداخت و نکات و مفاهیمی که در خود کتاب آورده شده را تکرار نخواهم کرد. طبیعتاً معرفی اجمالی حجم انبوه تولیدات گیدنز به روانی متن ضربه می‌زند، ولی گزیری نیست و در اینجا مجال بسط و توضیح بیشتر وجود ندارد. لذا پیشاپیش از خواننده محترم به علت انقطاع موجود در متن که عارضه طبیعی خلاصه‌نویسی است پوزش می‌خواهم. منبع من در این معرفی، کتاب‌ها، مقالات و مصاحبه‌های آنتونی گیدنز به زبان انگلیسی بوده است. در چند جا نیز از منابعی که در انتهای مقدمه ذکر شده‌اند بهره برده‌ام و در مواردی که نقل قولی آورده‌ام، بلافاصله منبع را ذکر کرده‌ام. معادل انگلیسی پاره‌ای مفاهیم کلیدی و کلماتی را که برای اولین بار در این کتاب به فارسی معادل‌گذاری شده‌اند نیز در پاورقی آورده‌ام.

زندگی‌نامه

آنتونی گیدنز در ۱۸ ژانویه ۱۹۳۸ در محله ادمنتون شهر لندن به دنیا آمد. او اولین عضو خانواده خود بود که به دانشگاه راه یافت. گیدنز دوره کارشناسی را در رشته جامعه‌شناسی و روانشناسی در دانشگاه هال به پایان رساند. از اینجا بود که از روانشناسی به جامعه‌شناسی روی آورد و مطالعات جدی خود را در این رشته آغاز کرد و به دنبال آن دوره فوق لیسانس را در مدرسه اقتصادی و علوم سیاسی دانشگاه لندن که بعدها ریاست آن را به عهده گرفت پشت سر گذاشت.

وی پس از اخذ درجه فوق لیسانس به تدریس در برخی از دانشگاه‌های انگلستان، کانادا و آمریکا پرداخت. تدریس در دانشگاه کالیفرنیا (UCLA) در اوج شورش‌های دانشجویی ضد فرهنگ دهه ۱۹۶۰ بر تجربه‌های او افزود و پاره‌ای از محدودیت‌های جامعه‌شناسی اروپایی و چپ را به او نشان داد. گیدنز در پایان دهه پر آشوب شصت به انگلستان بازگشت و دوره دکترای جامعه‌شناسی خود را در سال ۱۹۷۶ در دانشگاه کمبریج به پایان رساند و در همان جا مشغول به تدریس و تحقیق شد؛ البته تعدادی از کتاب‌های خود را پیش از دوره دکترای به چاپ رسانده بود.

اولین کتاب او تحت عنوان سرمایه‌داری و نظریه اجتماعی نوین در سال ۱۹۷۱ به چاپ رسید و هم‌اکنون پس از گذشت سی و چند سال همچنان با تیراژ بالا تجدید چاپ می‌شود. پس از آن نیز به طور منظم یک رشته مقالات جامعه‌شناختی درخشان به رشته تحریر درآورد که در میان آن‌ها کتاب‌های: ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته (۱۹۷۳)، مسائل اصلی در نظریه اجتماعی (۱۹۷۹)، نقدی امروزی بر ماتریالیسم تاریخی (۱۹۸۱)، بنیاد جامعه: طرح نظریه ساختیابی (۱۹۸۴)، دولت‌ملت و خشونت (۱۹۸۶) و سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی (۱۹۹۵) از اهمیت بیشتری برخوردارند. گیدنز تقریباً در ۱۸ دانشگاه (از جمله کمبریج، LSE، بوستون، هاروارد، نیویورک، کالیفرنیا، استنفورد و سوربن) تدریس کرده و در سال ۱۹۸۶ در دانشگاه کمبریج به درجه استادی تمام رسیده است.

گیدنز از سال ۱۹۸۵ مدیریت انتشارات بزرگ و موفق پالیتی^۱ و پالیتی-بلکول^۲ و مرکز تحقیقات سیاست‌های اجتماعی را نیز بر عهده گرفت. وی همچنین از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۳ ریاست مدرسه اقتصادی و علوم سیاسی دانشگاه لندن (LSE) را بر عهده داشت و در این مدت این دانشگاه را به

یکی از بهترین محیط‌های آکادمیک علوم اجتماعی در جهان بدل کرد. او توانست جمعی از بهترین نیروهای فکری را جذب LSE کند و برنامه‌های میان‌رشته‌ای جدیدی را پایه‌ریزی نماید. یکی از دغدغه‌های او ایجاد یک فرهنگ عمومی در زمینه علوم اجتماعی بوده و در این وادی تا حدود زیادی موفق عمل کرده است. نظریه‌های سیاسی گیدنز پس از ورودش به LSE پررنگ شد. او با انتشار کتاب‌هایی همچون *ورای چپ و راست* (۱۹۹۴)، *راه سوم: احیای سوسیال دموکراسی* (۱۹۹۸)، *جهان رهانشده* (۱۹۹۹)، *راه سوم و نقدهای آن* (۲۰۰۰)، *در آستانه زندگی با سرمایه‌داری جهانی* (۲۰۰۰)، *بحث جهانی راه سوم* (۲۰۰۰) و *حزب کارگر جدید باید به کدام سو برود؟* (۲۰۰۲)، خود را به عنوان متفکر اصلی سوسیال دموکراسی جدید شناساند و دوباره بحث‌های نظریه اجتماعی را با سیاست روز آشتی داد.

تعدادی از کتاب‌های گیدنز جزو پرفروش‌ترین کتاب‌های دانشگاهی بوده‌اند. وی در طول دو دهه گذشته چهارده لوح افتخار و دکترای افتخاری از مراجع علمی معتبر دریافت کرده و در سال ۲۰۰۲ جایزه آستروریاس، معروف به نوبل اسپانیایی را نیز از آن خود کرده است. او مشاور محبوب تونی بلر (نخست‌وزیر انگلستان) است و به بسیاری از نقاط دنیا سفر کرده و با شماری از رهبران سیاسی و رؤسای دولت درباره راه سوم سخن گفته است. بیشتر سوسیال دموکرات‌های جهان از وی تأثیر فراوانی گرفته‌اند و توصیه‌های او بر برخی از رهبران آمریکای لاتین، آسیا، استرالیا، آمریکا و اروپا تأثیر گذاشته است. آرای گیدنز همچنین تأثیر عمیقی بر تکامل حزب کارگر جدید در انگلستان داشته است. دولت کلینتون، بلر و گرهارد شرودر نیز در مواردی خود را به آرای او متکی می‌دانستند. وی طرفدار پروپاقرص تیم فوتبال توتنهام هاتسپار است؛ دو دختر و یک برادر کوچکتر دارد و هم‌اکنون (پس از سال ۲۰۰۳) دوران بازنشستگی خود را سپری می‌کند، ولی هنوز از سخنرانی در کشورها و دانشگاه‌های مختلف و تألیف کتب جدید و تولید نظری لذت می‌برد. گیدنز به تازگی به دریافت عنوان لرد از ملکه انگلستان نائل شده است و به نمایندگی از حزب کارگر در مجلس اعیان انگلستان حضور می‌یابد.

اندیشه گیدنز

گیدنز در طول سه دهه گذشته از اثرگذارترین نظریه‌پردازان اجتماعی

بوده و کتاب‌های او که از ۳۶ عنوان فزونی گرفته است به سی و پنج زبان ترجمه شده‌اند. تأثیر گیدنز در جامعه‌شناسی با تأثیر پارسونز، فوکو و هابرماس قابل مقایسه است. اندیشه‌های او بر تولید و تدریس جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی تأثیر گذاشته و تفاسیر وی از سنت جامعه‌شناسی کلاسیک، محور اصلی دروس کارشناسی و کارشناسی ارشد شده است. حجم قابل توجهی از نوشته‌های آکادمیک به نقد آرای او اختصاص یافته و بسیاری از بحث‌هایش بر فرهنگ عمومی نیز اثرگذار بوده است. به نوشته روزنامه گاردین به هیچ‌یک از جامعه‌شناسان معاصر به اندازه او ارجاع داده نمی‌شود؛ و همین نکته در بیان اهمیت و تأثیر گیدنز کفایت می‌کند.

عده‌ای گیدنز را در کنار بوردیو از مهم‌ترین جامعه‌شناسانی می‌دانند که تئوری‌ها را ترکیب می‌کنند و سنتز می‌سازند. اگر گیدنز را مهم‌ترین جامعه‌شناس زمانه نخوانیم باید در کنار هابرماس، جفری الکساندر، رندال کالینز و بوردیو او را یکی از شاخص‌ترین جامعه‌شناسان زنده برشماریم. با این حال نوشته‌های گیدنز فقط در زمینه جامعه‌شناسی نیست و مباحث متنوعی را در حوزه‌های نظریه اجتماعی، تاریخ اندیشه اجتماعی، ساختار طبقاتی، نخبگان و قدرت، ملت و ملیت‌گرایی، هویت شخصی و اجتماعی، خانواده، رابطه انسانی، جنسیت و اندیشه سیاسی شامل می‌شود. گیدنز خود را بیشتر نظریه پرداز اجتماعی می‌داند تا نظریه پرداز جامعه‌شناسی و مباحث و مفاهیم خود را از مجموعه علوم اجتماعی برمی‌گیرد.

فهرستی از آثار گیدنز را در انتهای کتاب آورده‌ام. اما از این بین، کتاب‌های قواعد جدید روش جامعه‌شناسی (۱۹۷۶)، ساخت جامعه (۱۹۸۴)، پیامدهای مدرنیته (۱۹۸۴)، مدرنیته و هویت شخصی (۱۹۹۱)، دگرگونی روابط نزدیک (۱۹۹۲) و راه سوم (۱۹۹۸) در سطح جهانی شناخته شده‌ترینند. در ایران گیدنز را بیشتر با کتاب‌های جامعه‌شناسی، تجدد و تشخص، سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، پیامدهای مدرنیته، فراسوی چپ و راست، راه سوم و جهان ره‌ناشده می‌شناسند که در عین اینکه پاره‌ای از کتب مهم گیدنز را شامل می‌شود، گلچین مناسبی از تولیدات او نیست.

در میان نظریه‌های متعددی که گیدنز در آثارش مطرح کرده است نظریه‌های "ساختیابی"^۱، "دوگانگی ساخت"^۲ و "بازاندیشی"^۳ از اهمیت بیشتری برخوردارند. وی از بسیاری از نظریه پردازان پیشین و معاصر خود بهره برده است ولی تأثیر اندیشه‌های دورکیم، وبر، مارکس، گافمن و

1. structuration

2. duality of structure

3. reflexivity

ویتگنشتاین بر آرای او مشهودتر است. با اینکه گیدنز به نقد جامعه‌شناسی مارکس می‌پردازد علاقه او به مارکس به خوبی در آثارش نمایان است. او نیز همچون پارسونز، هابرماس و فوکو، چهارچوب نظری هوشمندانه‌ای برای تفسیر کنش‌های انسانی و فرآیندهای نهادی طراحی کرده و برای چنین کاری از سنت‌های نظری مختلفی از جمله هرمنوتیک، روش‌شناسی قومی، نظریه سیستم‌ها، روانکاوی، ساختگرایی و پساساختگرایی استفاده کرده است. مهم‌ترین دستاورد نظری او از ترکیب و سنتز این رویکردها نظریه ساختیابی است که در طول دو دهه گذشته بدان وفادار مانده و به ترویج آن پرداخته است. پیش از نظریه ساختیابی، مباحث روش‌شناختی جامعه‌شناسی نیز مورد توجه او بوده و به طور خاص کتاب قواعد جدید روش جامعه‌شناسی (۱۹۷۶) را در جواب کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی دورکیم نوشته است.

با توجه به تسلط کم‌نظیر گیدنز بر آرای دورکیم، وبر و مارکس، تفسیر سنت کلاسیک جامعه‌شناسی نیز از دیگر محورهای اصلی تولیدات گیدنز در این سال‌ها بوده است. پیتر کیویستو، جامعه‌شناس شناخته‌شده آمریکایی معتقد است گیدنز بهترین مفسر متون نظری جامعه‌شناسی در جهان به شمار می‌رود.

در اوایل دهه نود، گیدنز بیشتر به مسئله ماهیت هویت شخصی می‌پردازد و با انتشار کتاب‌های سه گانه پیامدهای مدرنیته (۱۹۹۰)، مدرنیته و هویت شخصی (۱۹۹۱) و دگرگونی روابط نزدیک (۱۹۹۲) تأثیر فراوانی در این حوزه از خود به جای می‌گذارد. مفاهیم "بازاندیشی" و "جامعه‌بازاندیشانه" مهم‌ترین مفاهیم پرداخته‌شده در این آثار هستند. گیدنز به فمینیسم نیز توجه درخوری نشان می‌دهد.

در طول ده سال گذشته، گیدنز بیشتر به جهانی شدن، مدرنیته متأخر و نظریه‌های سیاسی پرداخته است. در سال ۱۹۹۹ به دعوت شبکه BBC طی چند جلسه به سخنرانی پیرامون جهانی شدن پرداخت و دو کتاب در این زمینه منتشر کرد. فن بیان قوی و قلم روان، ساده، غیر متکلفانه و غیر فضل‌فروشانه او نیز در کامیابی‌اش مؤثر بوده است. توانایی او در ترکیب راهگشای نظریه‌ها و استفاده از سنت جامعه‌شناسی کلاسیک در طرح نظریات جدید ستودنی است. تا جایی که بسیاری او را به داشتن اندیشه‌ای بیش از حد ترکیبی و تألیفی و حتی التقاطی متهم می‌کنند، اما تأثیر نظریات او و کاربست موفق بسیاری از توصیه‌های نظری‌اش مخالفان را نیز به تمجید واداشته است.

به یک اعتبار می‌توان از دو گیدنز سخن گفت: یک گیدنز اولیه که با نظریه ساختیابی تلاش می‌کند معضل دوگانگی عامل و ساخت را حل کند و دیگری، گیدنز متأخر که درباره فاصله‌گیری زمانی و مکانی، جهانی شدن و راه سوم می‌نویسد. استپان مستروویچ^۱ معتقد است باید به گیدنز به دید یک پروژه نگاه کرد و خود او از گیدنز اولیه ساختیابی تا گیدنز متأخر پروژه مدرنیته، خط سیری را رسم می‌کند. او در کتاب آنتونی گیدنز: آخرین مدرنیست (۱۹۹۸)، گیدنز را آخرین مدرنیست می‌خواند و او را در سنت "روشنگری عقلانی" کانت و کنت و پارسونز قرار می‌دهد.

گیدنز یک مدرنیست محسوب می‌شود و از این جهت با هابرماس همداستان است. وی نیز همچون کانت، کنت، پارسونز و دیگر مدرنیست‌ها به وجود شکافی بزرگ میان سنت و مدرنیته معتقد است. اعتقاد او به رهایی بخشی عقلانیت از یک طرف و اعتقادش به امکان وجود یک نظریه اجتماعی در سطح جهانی قابل اجرا از طرف دیگر، گواه مدرنیست بودن اوست. گیدنز آخرین مدرنیست است؛ چرا که در زمانه‌ای که بیشتر هم‌عصرانش قول رهایی بخشی روشنگری را فراموش کردند و یا در قالب پست مدرنیسم بر آن شوریدند، او به جامعه‌شناسی‌ای متعهد ماند که به قول هابرماس در پی تکمیل "پروژه ناتمام مدرنیته" بود. گیدنز به جای پست مدرنیسم از مدرنیته متأخر و فشرده سخن گفت و بین قفس آهنین وبر و یوتوپای مارکس، راه سومی را برای مدرنیته باز کرد. او آینده نامعلومی را برای مدرنیته ترسیم کرد که در آن از سویی تردید و تشویش مشکل می‌آفریند و از سویی دیگر اشکال جدید آزادی و عاملیت پدید می‌آید. در این عرصه "عامل" می‌تواند آزاد از اجبار غیر عقلانی و احساسی، به طور عقلانی سنت‌های خود را بازسازی و باز ترکیب کند و نظم اجتماعی جدیدی ایجاد نماید. در ادامه به اجمال و با رعایت سادگی به مهم‌ترین محورهای نظری و مفاهیم طرح‌شده در آثار او می‌پردازیم:

نظریه ساختیابی

نظریه ساختیابی یکی از برجسته‌ترین نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی نیمه دوم قرن بیستم است. مقالات و کتب متعددی در تأیید، نقد یا رد نظریه ساختیابی نوشته شده است. کمتر نظریه‌ای در جامعه‌شناسی متأخر

بازخوردهایی در این سطح داشته است. اصولاً نظریه ساختیابی است که گیدنز را به یکی از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان معاصر تبدیل کرده است. گیدنز از همان سال‌های اولیه تولید علمی خود در کتاب‌های قواعد جدید روش جامعه‌شناسی (۱۹۷۶)، مسائل اصلی در نظریه اجتماعی (۱۹۷۹) و شرح‌ها و نقدها در نظریه اجتماعی (۱۹۸۲) به صورت‌بندی نظریه ساختیابی می‌پردازد و در نهایت در کتاب بنیاد جامعه: طرح نظریه ساختیابی (۱۹۸۴) نظریه خود را شرح و بسط می‌دهد. رد پای نظریه ساختیابی تقریباً در همه آثار گیدنز به چشم می‌خورد. وی به خوبی وفاداری خود را به این نظریه در طول سه دهه گذشته نشان داده، همواره به دفاع از آن پرداخته و در مباحث و تولیدات جدید خود نیز از آن استفاده کرده است. گیدنز در کتاب گفتگو با گیدنز- گیدنز و پیرسون (۱۹۹۸) نشان داد که به خوبی از پس منتقدین نظریه‌اش برمی‌آید. همان‌طور که پیشتر اشاره شد متأسفانه کتاب بنیاد جامعه که مهم‌ترین کتاب گیدنز محسوب می‌شود هنوز به فارسی ترجمه نشده است. با توجه به ظرایف نظریه ساختیابی و منابع گوناگون نظری که گیدنز در این نظریه از آن‌ها بهره برده است، طرح و جمع‌بندی کوتاه این نظریه نیز ممکن نیست. با این حال در اینجا تلاش خواهد شد که صرفاً مهم‌ترین محورها و نتایج این نظریه به زبان ساده و به طور خلاصه طرح شوند:

به اعتقاد گیدنز مهم‌ترین کلید برای فهم دگرگونی‌های علوم اجتماعی پرداختن به رابطه کنش انسانی و ساخت اجتماعی است. به تعبیری دیگر هر تحقیق و مطالعه‌ای در علوم اجتماعی به نوعی در پی بیان رابطه بین عاملیت و ساختار است. از سویی دیگر نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی معمولاً بر یکی از این دو، انگشت تأکید می‌نهند و یکی را عامل تعیین‌کننده می‌دانند. برای مثال کارکردگرایی و نظریه‌های ساختارگرا (در اشکال مختلف پارسونزی و نئومارکسیستی) بیشتر بر ساختارها و ماهیت مشخص و قالبی و دیکته‌کننده آن تأکید دارند و به ساخت اولویت می‌دهند. در مقابل، دیدگاه تفسیری و نظریه‌هایی همچون کنش متقابل نمادین و هرمنوتیک نقش سرنوشت‌ساز عامل‌ها و کارگزاران انسانی را در خلق و مدیریت جهان اجتماعی‌شان برجسته می‌کنند. به عبارتی دیگر نظریه‌های متعارف علوم اجتماعی همواره یکی از این دو عامل را اصل می‌گیرند و حالت میانی‌ای تعریف نمی‌شود. تقابل سطوح خرد و کلان و

عاملیت و ساختار مهم‌ترین تقابل در تاریخ اندیشه اجتماعی است. تا دهه هفتاد نیز جامعه‌شناسی در جهان فقط با همین دو نوع نظریه با سطوح خرد (کنش متقابل، مبادله) و کلان (کارکردگرایی ساختی، ساخت‌گرایی و تقابل) روبه‌رو بوده است.

از اوایل دهه هفتاد نظریه‌های ترکیبی جدیدی طرح شدند که عمدتاً حاصل ترکیب نظریه کنش متقابل نمادین و کارکردگرایی ساختی بودند. نظریه ساختیابی گیدنز مهم‌ترین نظریه ترکیبی در این زمینه است. او پاسخ جدیدی به مسئله رابطه فرد و ساخت می‌دهد. گیدنز با ذکر دلایلی نتیجه می‌گیرد که تمایز میان خرد و کلان تمایز سودمندی نیست (۱۹۸۴: ۱۴۱) و معتقد است این تمایز و تقابل میان خرد و کلان و عاملیت و ساختار، موجب پاره‌ای نارسایی‌های تحلیلی شده است. به اعتقاد او باید این شکاف را پر کرد و این نظریه‌های ناتمام را ترکیب نمود. او خود پیشقدم می‌شود و مدلی پویا از رابطه کارگزار و سیستم، یا کنش و ساخت، یا فرد و جامعه ارائه می‌دهد. او تبیین این رابطه را مهم‌ترین وظیفه نظریه اجتماعی می‌داند و بر آن است که کنش و ساخت باید به صورت مکمل شناخته شوند. گیدنز برای نامیدن نظریه‌اش از لفظ ساختیابی (Structuration) استفاده می‌کند که از زبان فرانسوی وام گرفته شده است.

به اعتقاد گیدنز جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت‌ها در سطح خرد نیست و از طرف دیگر فقط در سطح کلان قابل مطالعه نمی‌باشد. تحلیل خرد و کلان هر دو ناقص‌اند و اینکه همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می‌گیرد ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است. وی بر این تقابل تاریخی در نظریه اجتماعی خط بطلان می‌کشد و میان آن‌ها نوعی وابستگی و ارتباط می‌بیند. بر اساس نظریه ساختیابی، زندگی اجتماعی چیزی بیش از رفتارهای انفرادی تصادفی و اتفاقی است و صرفاً توسط نیروهای اجتماعی نیز نباید تعریف شود. در این نظریه عامل انسانی و ساخت اجتماعی با هم در ارتباطند و تکرار رفتارهای افراد، ساخت‌ها را مدام بازسازی می‌کند. به عبارت دیگر کنش انسان‌ها همواره ساخت را بازتولید می‌کند و به واسطه همین بازتولید توسط کنش انسانی، ساخت برای کنش انسان‌ها محدودیت ایجاد می‌کند. گیدنز مهم‌ترین کار نظریه اجتماعی را این می‌داند که ماهیت کنش را در بستر زندگی روزمره و در حالی که عناصر ساختی جامعه با کنش‌های روزمره افراد بازتولید

می‌شوند، مشخص کند. وی با این طرح خود، تقابل ساخت و کنش را به "رابطه" تبدیل می‌کند. براساس این نظریه باید زندگی اجتماعی را به صورت مجموعه‌ای از فعالیت‌های جاری ببینیم که افراد انسانی انجام می‌دهند و همزمان نهادهای بزرگ‌تر را تولید می‌کنند.

یکی از مفاهیم اصلی نظریه او "دوگانگی ساخت" است. دوگانگی ساخت بدین معناست که ساخت‌های اجتماعی همزمان هم بر کنش اثر می‌گذارند و هم نتیجه کنش انسانی‌اند. یعنی افراد همزمان با به وجود آوردن جامعه و ساختارهای آن، تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. گیدنز در نظریه "دوگانگی ساخت" به این اشاره دارد که ساخت اجتماعی برای عضو جامعه در آن واحد هم "بیرونی" است و هم "درونی". به بیان دیگر "جنبه‌های ساختاری نظام اجتماعی هم وسیله و هم نتیجه اعمال عامل است" (۱۹۸۴: ۲۵). به عبارتی، دوگانگی ساخت یعنی ساخت در عین وادارندگی تواناساز نیز هست؛ یعنی در آن واحد هم محدود می‌کند و هم میدان می‌دهد. در این نظریه، قواعد^۱ و منابع^۲ با هم مطرحند و ساخت در عین اینکه محدود می‌کند امکانات عمل هم در اختیار می‌گذارد. در نظریه‌های دیگر بیشتر بر جنبه محدودکنندگی ساخت و قواعد آن تأکید می‌شود؛ ولی گیدنز به تواناسازی ساخت نیز توجه دارد.

در نظریه ساختیابی همین قواعد و منابعی که در جریان تولید و بازتولید کنش اجتماعی ساخته می‌شوند، وسیله بازتولید نظام اجتماعی نیز محسوب می‌گردند. این قواعد و منابع ساخت اجتماعی در دسترس افراد قرار دارند و در این میان "کنشگر ماهر"^۳ با توجه به هر دوی آن‌ها کنش‌های خود را تنظیم کرده و زندگی را مدیریت می‌کند. این قواعد و منابع در حافظه کنشگر حضور دارند و بر عمل او اثر می‌گذارند. کنشگران با هم به شدت در رقابت‌اند و مهارت کنشگر ماهر به او این امکان را می‌دهد که در شرایط پیچیده و منحصر به فرد و با توجه به محدودیت‌ها و امکانات ساخت، روابط خود را با دیگران مدیریت نماید.

نکته مهمی که گیدنز به آن اشاره می‌کند این است که کنشگر لزوماً آگاهانه این شناخت خود را در عملش تأثیر نمی‌دهد و در بسیاری مواقع ناخودآگاه چنین فرآیندی را طی می‌کند و بدون آنکه خود بداند آن محدودیت‌ها و امکانات را لحاظ می‌نماید. گیدنز کوشش می‌کند "عاملیت" را از "تیت" تفکیک کند به اعتقاد او بخش قابل توجهی از مهارت کنشگر،

1. duality of structure
4. competent agent

2. rules

3. resources

غیر استدلالی است و خود کنشگر نمی‌تواند دلایل آن را بر زبان بیاورد یا بیان کند که چه می‌داند و چه مواردی را در نظر می‌گیرد. به عبارتی دیگر تجربه عینی اجتماعی، بیشتر ناخودآگاه است تا خودآگاه. گیدنز هر آنچه را انسان می‌تواند درباره علل و اهداف عمل خود بگوید "خودآگاهی واگشتی" می‌نامد. این خودآگاهی واگشتی در بخش کمی از اعمال ما وجود دارد و در بیشتر کنش‌های انسانی نمی‌توان سراغی از آن گرفت.

اصولاً "خودآگاهی" یکی از مفاهیم کلیدی در اندیشه گیدنز است. گیدنز سه نوع خودآگاهی استدلالی، خودآگاهی کاربردی و ناخودآگاهی را از هم تفکیک می‌کند. خودآگاهی استدلالی آن چیزی است که کنشگر در مقام بیان علل و دلایل و هدف کنش خود می‌تواند بگوید (مانند کار معلم در هنگام درس دادن)، اما خودآگاهی کاربردی می‌تواند به عمل درآید و در عمل مؤثر باشد هرچند که نتواند به زبان آید. ناخودآگاهی نیز معطوف به انگیزه‌های غیر آگاهانه است. گیدنز در نظریه ساختیابی بر خودآگاهی کاربردی تأکید می‌کند و فهم آن را برای فهم کنش اجتماعی بسیار مهم می‌شمارد. به اعتقاد او به رغم اینکه کنشگر شاید نتواند دلیل عمل خود را بیان کند، عملاً می‌داند که در شرایط خاص چگونه به زندگی ادامه دهد. به زبانی دیگر خودآگاهی کنشگر در هنگام انجام عملی خاص در شرایطی خاص بسیار فراتر از هدف خودآگاه کنشگر است. گیدنز معتقد است ناخودآگاهی کاربردی، یکی از ویژگی‌های اصلی و عینی بازتولید زندگی اجتماعی است. برای فهم گند شدن و یا قطع بازتولید اجتماعی در موقعیت‌های بحران و فشار نهادی نیز توجه به این خودآگاهی کاربردی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی در این قسمت از نظریه‌های روانکاوانه بهره زیادی می‌برد و مخصوصاً از فروید، لاکان و اریکسون استفاده بیشتری می‌کند. نتیجه ساده‌ای که می‌توان از این بحث گیدنز گرفت این است که کنشگران عملاً بسیار بیش از چیزی که فکر می‌کنیم می‌دانند.

از سویی دیگر کنش‌های خودآگاه و ناخودآگاه افراد می‌تواند نتایج ناخواسته‌ای داشته باشد. به طوری که گاهی این نتایج ناخواسته می‌تواند به شرایط ناآگاهانه کنش بدل شود. همچنین نتایج ناخواسته بعضاً ممکن است در آینده، بازتولید ساختاری شرایط کنش را فراهم کند و موجب تداوم کنش در آینده شود. گیدنز برای روشن‌تر شدن بحث زبان را مثال

می‌زند. ما معمولاً از نوشتن و صحبت کردن هدفی مشخص و ارادی داریم و آن انتقال پیام و برقراری ارتباط است، ولی ناچار قواعد آن‌را هم رعایت می‌کنیم. اما نتیجه ناخواسته رعایت قواعد زبان برای انتقال پیام، بازتولید زبان است. رابطه بین کنش انسانی و ساخت اجتماعی نیز همانند رابطه میان سخن گفتن و زبان است. بدون سخن گفتن و استفاده "ما" زبانی وجود نخواهد داشت و در عین حال برای برقراری ارتباط باید قواعد ساختی زبان را رعایت کرد.

به زبانی ساده‌تر، اعمال روزانه ما مجموعه‌ای از انتظارات را تولید و بازتولید و تقویت می‌کند و این مجموعه انتظارات افراد دیگر، اعمال روزانه ما را محدود می‌کند و نیروهای اجتماعی و ساخت اجتماعی را تولید می‌نماید. علاوه بر این به گفته گیدنز فشارها و قیودی که از سوی جوانب ساختاری سیستم بر رفتار فرد وارد می‌شود تنها یکی از انواع فشارهایی است که بر فرد وارد می‌گردد. همچنین سطوح مختلفی از نظام‌مندی و ساخت‌مندی در جامعه وجود دارد و نمی‌توان فقط سطح خاصی را برجسته کرد (غالب بودن دولت‌ملت ما را به این اندیشه وادار می‌دارد که جوامع، مرزها و حدود مشخصی دارند، در حالی که چنین نیست). گیدنز نقش "عامل" و "کنشگر" را به نسبت رویکردهای نظری دیگر بیشتر جلوه می‌دهد و در دستگاه نظری او "عامل"، قدرت و بروز ویژه‌ای دارد. به اعتقاد او "مستقل از اینکه کنشگران می‌دانند هر روز چه می‌کنند ساختی وجود ندارد" (۱۹۸۴: ۲۶). در نگاه گیدنز ساخت در خاطرات و اعمال اجتماعی "عامل"‌ها بروز می‌کند و نوعی "نظم مجازی" از روابط قابل تغییری است که خود را صرفاً از طریق سرنخ‌های ذهنی و رفتار اجتماعی کنشگران نشان می‌دهد. "نظم مجازی" گیدنز یادآور نقد زبان پساساختارگرایان است. اما آنچه گیدنز را از پساساختارگرایان متمایز می‌دهد، همین تأکید زیاد او بر "عامل" انسانی است. به نظر گیدنز "عامل"‌ها بسیار بیش از پیش‌بینی ما می‌دانند.

گیدنز معتقد است اگر مردم به راه‌های نهادینه‌شده انجام امور (ساخت‌ها) بی‌اعتنایی نمایند و یا آن‌ها را به نحو متفاوتی بازسازی کنند، ساخت‌ها قابل تغییر و حتی جایگزینی‌اند. مطابق نظریه ساختیابی، افراد، فعالان جنبش‌ها، دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی و دیگر "عامل"‌ها، عاملین بی‌اراده ساختارهای نظام سرمایه‌داری نیستند. بلکه گسترش

روزافزون روند "بازاندیشی" (که در ادامه توضیح داده خواهد شد) چنان قدرتی به این عامل‌ها می‌دهد که ساختارهای موجود را نقد و دوباره ساختیابی کنند. البته گیدنز تأثیرات و فشارهای ساختی را انکار نمی‌کند و عامل‌گرایی محض نیست؛ چرا که تأکید می‌کند ظهور عواقب و پیامدهای ناخواسته رفتار عاملان (که به آن اشاره شد)، به عاملین اجازه نمی‌دهد ساختارها را هرگونه که میل دارند شکل دهند. اما به هر حال در نگاه او عامل، امری حاشیه‌ای در جریان عمل اجتماعی نیست و در محور آن قرار دارد.

اهمیت نظریه گیدنز در این است که به نتیجه‌گیری‌های بدبینانه‌ای که ناظر به ناتوانی انسان در دگرگونی زندگی مدرن است منتهی نمی‌شود و کنشگران در آن بی‌قدرت محسوب نمی‌گردند. در نظریه ساختیابی انسان‌ها عامل‌هایی هوشمند و آگاه فرض می‌شوند و "عینیت‌گرایی" به علت عدم درک پیچیدگی‌های "عمل اجتماعی" که حاملانی آگاه و فهیم دارد دچار می‌شود. حتی گاهی گیدنز به صراحت می‌گوید در بسیاری موارد به نظر می‌آید مردم عملاً جهان را بهتر از جامعه‌شناسان می‌شناسند. مردم برای رفتارهای خود دلیل دارند و شناخت اجتماعی روزانه‌شان، رفتارشان را تغذیه می‌کند. بنابراین، انسان‌ها و رفتارهای اجتماعی‌شان قابل شناختند و جامعه‌شناسان نباید عذری برای غیر قابل شناخت بودن رفتار جامعه داشته باشند.

"زمان" و "مکان" نیز از مفاهیم اصلی نظریه گیدنزند و از آرای ویتگنشتاین وام گرفته شده‌اند. زمان و مکان، عوامل درونی روابط اجتماعی محسوب می‌شوند و نسبت به آن خارجی نیستند. گیدنز زمانی را که روز به روز تجربه می‌شود از زمانی که دوره‌ای طولانی را پوشش می‌دهد تفکیک می‌کند. نقش زمان و مکان در نظریه ساختیابی به طور خلاصه از این قرار است: اعمال نظم‌یافته که توسط قواعد و منابع ساخت یافته‌اند، در مکان و زمان جای می‌گیرند و در طول سال‌ها و دوره‌ها تداوم می‌یابند و "نهاده‌ها" را ایجاد می‌کنند. ساخت اساساً به صورت عملکردهای بازتولیدشده عاملان در طول زمان و مکان و نیز در قالب خاطراتی که سمت و سوی رفتار آگاهانه انسانی را مشخص می‌سازند، متجلی می‌شود. براساس نظریه ساختیابی، مسئله اصلی همین توضیح اعمال اجتماعی نظام‌یافته در طول زمان و مکان است.

به اعتقاد گیدنز ثبات ساختار اجتماعی، از لحاظ روانی اهمیت ویژه‌ای برای کنشگر دارد. مفهوم "امنیت وجودی"^۱ گیدنز به همین مسئله اشاره دارد. کنشگر ماهر، دلگرم و مطمئن است که جهان‌های اجتماعی، باثبات و امن هستند و دنیا روال مشخصی دارد و هر چه آن را بر هم زند مزاحم است. این امنیت وجودی یکی از لوازم آرامش و کارآمدی در زندگی است. گیدنز مطالعه "قدرت" را یک ملاحظه درجه دوم در علوم اجتماعی نمی‌داند و در نظریه ساختاری نیز به آن توجه دارد. قدرت، ابزار رسیدن به اهداف است؛ لذا به طور مستقیم در اعمال هر انسانی دخیل است. ارتباطی که گیدنز بین کنش و قدرت می‌بیند ارتباطی بی‌واسطه و قوی است. به اعتقاد او کنشگر، قدرت دخل و تصرف در امور را دارد. البته این به معنای تصرف تام نیست و کنشگر طبعاً پاره‌ای الزامات و محدودیت‌ها را درک می‌کند. اما به هر حال هر عاملی تا حدی قدرت گزینش دارد. بنابراین گیدنز با نظریه‌هایی که قدرت را صرفاً به نیت کنشگر (همانند کنش متقابل نمادین) یا به ساختار (همانند کارکردگرایی ساختی) نسبت می‌دهند مخالف است.

همان‌طور که توضیح داده شد گیدنز بین خردترین سطوح جامعه (مثلاً تصور شخص از خود و مسئله هویت) و سطوح کلان (همچون دولت، شرکت‌های سرمایه‌داری چندملیتی و جهانی شدن) ارتباط می‌بیند و معتقد است نمی‌توان آن‌ها را به طور جداگانه فهمید، چرا که تأثیرات آن‌ها بر هم غیر قابل چشم‌پوشی است. به منظور روشن‌تر شدن دیدگاه گیدنز برای نمونه و به اختصار به تغییراتی که در طول دهه ۶۰ در روابط خصوصی و جنسی رخ داد نگاه می‌کنیم. در طول دهه ۶۰، طلاق و جدایی همسران افزایش یافت و روابط جنسی تغییرات چشم‌گیری کرد، بسیار بازتر شد و تنوع بیشتری یافت. در نگاه گیدنز این تغییرات را صرفاً نمی‌توان نتیجه عملکرد نهادهای اجتماعی و دولت دانست، زیرا هم مراجع دولتی و هم نظام‌های سرمایه‌داری ترجیح می‌دادند که افراد، زندگی خانوادگی یکدست و ثابتی داشته باشند. از طرفی دیگر این تغییرات را صرفاً با نگاه به سطح خرد هم نمی‌توان درک کرد. به اعتقاد گیدنز یک تبیین مناسب از این تغییرات باید در جایی میان شبکه‌ای از نیروهای خرد و کلان شکل بگیرد. مثلاً تغییرات در ازدواج و روابط خصوصی و جنسی با کاهش دین‌ورزی و افزایش عقلانیت در ارتباط است.

پاره‌ای نیروهای اجتماعی تغییرات اجتماعی خاصی (سطح کلان) را ایجاد کردند و این تغییرات اجتماعی طرز تفکر مردم نسبت به زندگی (سطح خرد) را تغییر دادند. این تغییرات همچنین تا حدی از نتایج تغییرات حقوقی و قانونی ازدواج و رابطه جنسی (سطح کلان) بودند ولی تقاضا برای این تغییرات از سطح زندگی روزمره نشأت گرفت (سطح خرد). تغییرات در سطح زندگی روزمره نیز تا حدی متأثر از جنبش‌های آزادی‌بخشی زنان و جنبش‌های برابری‌خواه (سطح کلان) بود که خود از عدم رضایت در زندگی روزمره ناشی می‌شد (سطح خرد). همان‌طور که در این مثال کوتاه دیدیم مخلوطی از عوامل خرد و کلان را می‌توان در تبیین یک امر اجتماعی مورد استفاده قرار داد.

روی هم رفته، گیدنز در نظریه ساختیابی، ساختار (به معنای قواعد و منابع) را هم به سطح کلان (نظام‌های اجتماعی) و هم به سطح خرد (مثلاً خاطره) پیوند می‌زند. وی تلفیقی را که در نظریه ساختیابی انجام داده است بسیار تعیین‌کننده و راهگشا می‌داند. بر اساس نظریه ساختیابی نظام‌های اجتماعی ساختار ندارند، بلکه ویژگی‌های ساختاری را به نمایش می‌گذارند. این نظریه توانسته است طرح نظری جذاب و نوینی برای حل دوگانه‌انگاری ساخت و عامل ارائه کند.

مدرنیته و هویت شخصی

گیدنز در کتاب‌های پیامدهای مدرنیته (۱۹۹۰)، مدرنیته و هویت شخصی (۱۹۹۱) و دگرگونی در روابط نزدیک (۱۹۹۲) به مسئله "هویت" در عصر مدرن می‌پردازد. به اعتقاد گیدنز در جوامع مدرن، "هویت شخصی" اهمیت فزون‌تری می‌یابد. همه انسان‌ها در جوامع مدرن باید به سؤالات مهمی درباره هویت خود پاسخ بدهند و ناگزیر در طول زندگی انتخاب‌های مهمی کنند. از سؤالات روزمره همچون چگونگی لباس پوشیدن، چه چیزی خوردن و تفریحات گرفته تا تصمیمات اساسی درباره روابط، باورها و شغل خود. در جوامع سنتی کم و بیش نقش‌های ثابتی برای افراد تعریف می‌شد. در حالی که در جوامع مدرن، انسان باید خود نقش‌هایش را بسازد (۷۰:۱۹۹۱). اهمیت یافتن مسئله هویت، هم یکی از علل تغییرات نهادی است و هم یکی از نتایج آن.

یکی از عواملی که گیدنز در بحث هویت شخصی بر آن تأکید می‌ورزد رسانه‌ها هستند. رسانه‌ها درک فرد از روابطش را تغییر می‌دهند. اطلاعات و افکاری که رسانه‌ها در جامعه منتشر می‌کنند فقط بازتابی از جهان اجتماعی نیست بلکه یکی از عوامل و نیروهای مؤثر در شکل جهان اجتماعی است. این رسانه‌ها در بازاندیشی مدرن (که در ادامه توضیح داده خواهد شد) نقشی محوری دارند و گزینه‌های انتخاب ما را مشخص کرده و سبک‌های زندگی را به ما معرفی می‌کنند. در ادامه بحث گیدنز را دربارهٔ هویت شخصی در جهان مدرن کمی بازتر می‌کنم.

پروژه بازاندیشانهٔ فرد

"بازاندیشی" یکی دیگر از مفاهیم محوری در اندیشهٔ گیدنز است. ترجمهٔ تحت‌اللفظی تر کلمهٔ reflexive، "بازتابی" است ولی با عنایت به معنای دقیق این مفهوم و بار معنایی متفاوتی که کلمهٔ reflexive در زبان انگلیسی دارد، در ترجمه از کلمهٔ "بازاندیشانه" استفاده خواهم کرد. خواننده باید توجه داشته باشد که نوعی "انعکاس" نیز باید در فهم معنای این کلمه لحاظ شود. به اعتقاد گیدنز برای فهم چگونگی بازتولید زندگی شخصی و اجتماعی، توجه به مفهوم "بازاندیشی" بسیار کارساز است. اصولاً در نگاه گیدنز، "بازاندیشی شخصی" و "نقد خود"، خصایص اصلی "ویژگی واگشتی"^۱ زندگی اجتماعی‌اند. این ویژگی واگشتی زندگی اجتماعی همان است که نتیجهٔ وابستگی متقابل عامل و ساخت بود.

گیدنز معتقد است در نظم پسانسنتی، هویت شخصی پروژه‌ای بازاندیشانه می‌شود؛ پروژه‌ای که پیوسته روی آن کار می‌کنیم. منظور این است که در جامعهٔ مدرن انسان‌ها دائماً هویت خود را خلق و تصحیح می‌کنند و اینکه که هستند و چگونه این‌گونه شدند را مدام مرور می‌نمایند. البته هویت شخصی نمی‌تواند به راحتی به طور ارادی تغییر کند و پیوستگی دارد، ولی نکتهٔ مهم اینجاست که این پیوستگی ناشی از باورهای بازاندیشانهٔ فرد دربارهٔ زندگی خود است (۱۹۹۱: ۵۳). هویت شخصی مجموعه‌ای از ویژگی‌های قابل مشاهده نیست، بلکه درک بازاندیشانهٔ فرد از زندگی خود است. مبنای یک هویت شخصی باثبات،

1. reflexivity

2. self-reflexivity

3. self-critique

4. recursive character

رفتارها و عواملی است که برای فرد معنا دارد و او می‌تواند آن‌ها را بدون دشواری زیادی برای دیگران توضیح دهد. این هویت شخصی، گذشته را توضیح می‌دهد و به آینده‌ای مشارکت‌جویانه معطوف است. هویت شخصی فرد را نمی‌توان در رفتار او یافت (با اینکه رفتار در بحث هویت اهمیت زیادی دارد). در عکس‌العمل‌های دیگران نیز نمی‌توان پی به هویت شخصی برد. بلکه آنچه هویت در آن یافت می‌شود، ظرفیت فرد برای ادامه جریان و روایتی خاص از زندگی است. فرد باید دائماً وقایع جهان پیرامونش را در این روایت خاص از زندگی خود جاسازی کند (۵۴:۱۹۹۱).

معنای بازاندیشی از نظر گیدنز را می‌توان در یک جمله بدین گونه خلاصه کرد: بازاندیشی فرآیند تعریف و بازتعریف خود از طریق مشاهده و بازتاب اطلاعات روانشناختی و اجتماعی درباره مسیرهای ممکن زندگی است. "بازاندیشی زندگی مدرن بدین معناست که اعمال و عادات اجتماعی به طور دائم آزموده می‌شوند و در پرتو اطلاعاتی که درباره این روال‌های اجتماعی به دست می‌آیند اصلاح می‌گردند و اصولاً پیوسته تغییر می‌کنند" (۳۸:۱۹۹۰). این الزام برای خوانش نشانه‌های فرهنگی با کمی پیچیدگی و با ترکیبی از اضطراب و اطمینان، شاخص عصر ماست و در همه عرصه‌ها از نظریه اجتماعی گرفته تا موسیقی پاپ دیده می‌شود. وجود "نظام‌های بازاندیشانه تخصصی" در زندگی روزمره ما نیز یکی از ویژگی‌های اصلی جهان مدرن است؛ از نظام تخصصی پزشکی و مهندسی گرفته تا بیمه. در ذیل عنوان جهانی شدن بیشتر به بحث نظام‌های تخصصی خواهیم پرداخت.

گیدنز معتقد است که در جهان مدرن سنت‌ها نیز بازاندیشی می‌شوند. به عبارت دیگر آن عناصری از زندگی انسان مدرن که سنتی به نظر می‌آیند هم مورد بازاندیشی قرار گرفته و از این صافی رد شده‌اند. به بیانی سنت‌ها در جهان جدید یا مضمحل می‌شوند و یا مورد بازاندیشی قرار گرفته و دوباره در جریان زندگی فرد قرار می‌گیرند. گسترش نظام‌های تخصصی، علمی و تکنولوژیک، این روند بازاندیشی سنت‌ها را از طریق رسانه‌های سیال جهانی و وسایل سریع حمل و نقل در همه جوامع تسریع کرده و به تدریج جامعه را به جامعه پسا‌سنتی تبدیل می‌کند.

گیدنز در کتاب‌های مدرنیته و هویت شخصی (۱۹۹۱) و دگرگونی روابط نزدیک (۱۹۹۲) به این سؤال می‌پردازد که مردم چگونه وضعیت مدرن را تجربه می‌کنند. به اعتقاد او در عصر مدرن "خود" پروژه‌ای است که باید طراحی شود و دیگر همچون گذشته، سنت‌ها و عادات آن‌را شکل نمی‌دهد. این مسئله زمینه را برای احساس پوچی و ایجاد شک و تردیدهای جدی فراهم‌تر می‌کند، ولی در عین حال امکان برنامه‌ریزی و انتخاب سبک زندگی را نیز مهیا می‌سازد (۱۹۹۱: ۲۳۱-۲۰۹). به عبارتی دیگر نقش فرد در زندگی خود بیشتر می‌شود.

گیدنز در اینجا مفهوم "سیاست زندگی" را طرح می‌کند. به اعتقاد او سیاست زندگی ارتقای خودشکوفایی فردی است و در جامعه‌پاساستی و بازاندیشانه هر روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. اهمیت یافتن سیاست زندگی و مثلاً فروش روزافزون کتاب‌های خودیاری و روانشناسی موفقیت و استقبال از انواع کلاس‌های آموزشی در زمینه‌های مختلف هنری، ورزشی، فنی و علمی همه تابعی از نقش جدی‌تر فرد در زندگی خود است. آزادی برای یافتن پاسخ‌های مختلف به این پرسش وجودی که فرد چگونه می‌تواند زندگی کند، با مفهوم سیاست زندگی ارتباط نزدیکی دارد. سیاست زندگی در روابط بین افراد و به ویژه روابط نزدیک آن‌ها نیز تأثیر فراوانی دارد. برای مثال دموکراتیک شدن روابط نزدیک و تلاش برای خودشکوفایی عاطفی به دگرگونی روابط نزدیک منجر شده و امکان برقراری "رابطه ناب" را فراهم کرده است (رابطه ناب، رابطه‌ای است که مطلوب بالذات است و آن‌را فقط به خاطر خودش می‌خواهیم. به بیان دیگر رابطه‌ای است که براساس عوامل خارجی تعریف نمی‌شود).

در کتاب مدرنیته و هویت شخصی (۱۹۹۱) که به فارسی نیز ترجمه شده است، ارتباطی مطلوب میان مجموعه آثار گیدنز درباره جامعه‌شناسی مدرنیته و روانشناسی انسان مدرن برقرار می‌شود. این کتاب، مدرنیته را از نظر مصداق‌های عمده آن، هم در نهادهای اجتماعی و هم در نهان‌ترین ویژگی‌های روانی و ذهنی مردم جهان مدرن می‌کاود. مصداق‌هایی همچون: رسانه‌های همگانی، اعتماد، دوستی، تغییرپذیری مزمن، نظام‌های تخصصی فنی و پزشکی، خطر کردن دائمی، ازدواج و طلاق، خویشن‌یابی، خودمانی‌گری در رفاقت، هویت‌طلبی و رابطه‌های ناب که همگی در جامعه جدید تغییر کرده‌اند.

گیدنز در این کتاب حتی به "عشق"، پسوند مدرن اضافه می‌کند. گیدنز داستان تغییر فرد و فردیت در جامعه مدرن را به عشق رمانتیک ربط می‌دهد. به اعتقاد گیدنز شهوت و رابطه جنسی همیشه وجود داشته‌اند ولی "گفتمان عشق رمانتیک" از قرن ۱۸ به بعد شکل گرفته است. عشق رمانتیک رابطه ناب را وارد زندگی افراد کرد (۱۹۹۲: ۳۹). گیدنز البته این تغییر را به ظهور رو به رشد رمان ربط می‌دهد. به اعتقاد او امروزه داستان زندگی فرد صرف‌نظر از موفقیت رابطه فرد با زوجش اهمیت بیشتری پیدا کرده و نوعی سرگذشت مشترک بنیان نهاده شده است.

به هر حال در نگاه گیدنز، رشد بازاندیشی یکی از مهم‌ترین شاخص‌های دنیای جدید است، تا جایی که یکی از عناوینی که او برای جامعه جدید برمی‌گزیند "جامعه بازاندیشانه" است. پروژه بازاندیشانه فرد یکی از لوازم این جامعه است و رسانه‌ها از مهم‌ترین عوامل این بازاندیشی محسوب می‌شوند.

سنت، مدرنیته اولیه، مدرنیته متأخر

گیدنز یک تقسیم‌بندی سه‌گانه از جوامع انسانی دارد: سنتی، مدرن اولیه، مدرن متأخر. به طور کلی تا انقلاب صنعتی دوره سنتی است؛ پس از آن تا دهه ۱۹۶۰ دوره مدرنیته اول و پس از آن تاکنون دوره مدرنیته متأخر است. شاخص نظریه گیدنز از دیگران اعتقاد به مدرنیته متأخر است. به اعتقاد او ما در حال حاضر در عصر پُست‌مدرن زندگی نمی‌کنیم بلکه در عصر مدرنیته متأخر یا مدرنیته دوم یا مدرنیته فشرده قرار داریم. گیدنز با ویژگی‌های جدید زندگی اجتماعی که نظریه پردازان دیگر از ویژگی‌های دوران پُست‌مدرن خوانده‌اند مخالفتی ندارد ولی معتقد است این ویژگی‌ها به معنای پایان دوران مدرن نیست بلکه صرفاً توسعه و تشدید و تکامل مدرنیته است. بدین منظور برای تفکیک آن از مدرنیته‌ای که تا حدود دهه ۶۰ و ۷۰ شناخته می‌شد، از عنوان مدرنیته متأخر یا فشرده استفاده می‌کند. به عبارتی دیگر گیدنز مدرنیته متأخر را فاز دوم مدرنیته می‌داند و آن را دوره‌ای کاملاً جدید و فراتر از مدرنیته نمی‌انگارد. گیدنز حتی وجود شکاف میان جامعه صنعتی و فراصنعتی^۱ را نیز رد می‌کند و از این لحاظ از آلن تورن و دانیل بل انتقاد می‌کند. در نظر گیدنز میان جامعه صنعتی و فراصنعتی ناپیوستگی نیست و جامعه فراصنعتی همان جامعه صنعتی پیشرفته است.

به اعتقاد گیدنز فرآیند مدرنیزاسیون بر این چهار مجموعه نهادی استوار است: قدرت اجرایی و اداری، قدرت نظامی، سرمایه‌داری و صنعتی شدن. این چهار جنبه نهادی مدرنیته اول، در مدرنیته متأخر تحکیم و تشدید می‌شود و به نحو بنیادین‌تری زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مدرنیته متأخر بر مبنای سه فرآیند به هم وابسته است: جهانی شدن، بازاندیشی اجتماعی^۱ و سنت‌زدایی^۲. بنابراین میان مدرنیته متأخر و جهانی شدن ارتباط بسیار نزدیکی برقرار است تا جایی که به نظر می‌آید گاهی همپوشانی کامل دارند. اصولاً برهه زمانی مدرنیته متأخر و عصر جهانی در نظر او بر هم منطبق‌اند. لذا ذیل مبحث جهانی شدن در اندیشه گیدنز بیشتر به مدرنیته متأخر خواهیم پرداخت.

همان‌طور که در ابتدا گفتیم گیدنز یک مدرنیست تمام‌عیار بوده و به خوبی وفاداری خود را به پروژه مدرنیته به اثبات رسانده است. به نحوی که نظریه او در باب مدرنیته متأخر به یکی از ابزارهای مدرنیست‌ها در مقابله نظری با پست‌مدرنیست‌ها بدل شده و در پاره‌ای موارد مدرنیست‌ها را از تنگنارهانده است. گیدنز ویژگی‌های زندگی جدید همچون مصرف‌گرایی، خوشبینی، افزایش سطحی‌نگری، حسی شدن فرهنگ و... را می‌پذیرد ولی این‌ها را از نشانه‌های تشدید مدرنیته می‌داند. به قول خودش این مدرنیته پُرسر و صداست و مدرنیته‌ای است که زنگوله به گردن کرده. بنابراین نباید آن را فراتر از مدرنیته خواند و یا نام پُست‌مدرنیته بر آن‌ها نهاد. البته نظریه پردازان بزرگ پُست‌مدرنیسم (پُست‌مدرنیسم جامعه‌شناختی) همچون لیونار نیز ادعای این را ندارند که پُست‌مدرنیسم پس از مدرنیسم آمده یا جایگزین آن شده است. ولی به هر حال گیدنز به طور کلی دوره‌ای به نام پُست‌مدرن با ویژگی‌هایی متمایز را به رسمیت نمی‌شناسد.

مهم‌ترین تقابل برای گیدنز تقابل فرهنگ سنتی و پسااستنتی است و به اعتقاد او جامعه امروز هر روز پسااستنتی‌تر می‌شود. اگر در جامعه‌ای سنت حاکم باشد گزینه‌های عمل برای افراد از پیش، توسط سنت تعیین شده است (البته این بدان معنا نیست که نمی‌توان با سنت چالش کرد ولی به هر حال گستره و میزان آن به نسبت قابل اعتنا نیست). اما در زمانه پسااستنتی دیگر چندان به میراث گذشته نمی‌اندیشیم و گزینه‌ها حداقل تا

جایی که قانون و افکار عمومی و گاهی دولت اجازه دهد باز هستند. در دوره پسا سنتی بر خلاف دوره سنتی چگونگی رفتار به سؤالی جدی بدل می‌شود و جامعه بسیار بازاندیشانه‌تر می‌گردد. گیدنز اذعان می‌کند که از رشد حیرت‌انگیز بازاندیشی در جامعه جدید بسیار متعجب شده است. این بازاندیشی از دولت تا روابط جنسی را پوشش می‌دهد.

در نزد گیدنز، مدرنیته پسا سنت است و اگر نگرش‌ها، رفتارها و نهادها به طور قابل ملاحظه‌ای تحت نفوذ و تأثیر سنت باشند، جامعه مدرن نیست. زیرا بازاندیشی که از مهم‌ترین عناصر در جامعه مدرن است، ضد سنت عمل می‌کند. گیدنز نتیجه می‌گیرد جوامعی که جنبه‌های نهادی مدرنیزاسیون و نوسازی را تحقق ببخشند ولی سنت‌هایی همچون نابرابری جنسی را کنار نگذارند، احتمالاً مدرن نخواهند شد. بنابراین جوامعی که مایلند روندهای نوسازی را تجربه کنند باید علاوه بر جوانب نهادی آن به "سنت‌زدایی" نیز توجه کنند.

تعبیر مدرنیته متأخر یا فشرده گیدنز امروزه به وفور در ادبیات جامعه‌شناسی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سبک زندگی^۱

در دوره پسا سنتی و مخصوصاً در مدرنیته متأخر، با اینکه گزینه‌های زندگی نامحدود نیستند ولی از آنجایی که دیگر نقش‌های اجتماعی توسط جامعه بر افراد تحمیل نمی‌شود و یا کمتر تحمیل می‌شود، انسان‌ها باید سبک زندگی خود را "انتخاب" کنند. شاید ادعا شود که صرفاً پاره‌ای طبقات مرفه شهری بین شیوه‌های مختلف زندگی حق انتخاب دارند، اما گیدنز معتقد است در جامعه مدرن "همه" باید سبک زندگی خود را انتخاب کنند. هر چند که امکان انتخاب برای گروه‌هایی بیشتر است. مثلاً "ثروت" یکی از عواملی است که امکان انتخاب را افزایش می‌دهد.

سبک زندگی چیزی فراتر از اشتغالات مورد علاقه و کالاهای مصرفی است و رفتارها و باورها را نیز شامل می‌شود. شاید عده‌ای تصور کنند سبک زندگی همچون بسته‌ای آماده همه جزئیات را شامل می‌شود و انتخاب یک سبک زندگی یک جریان و روایتی خاص از زندگی را به دنبال خواهد داشت. در نگاه گیدنز این گونه نیست و سبک زندگی بیشتر چیزی شبیه ژانر یا گونه در سینماست. همان‌طور که کارگردان می‌تواند در

انواع ژانرهای وسترن، وحشت، اجتماعی، عاشقانه و... فیلم بسازد، ما نیز به عنوان کارگردان زندگی مان می‌توانیم زندگی در یک مادرشهر یا روستا، زندگی متمرکز بر موفقیت کاری یا متمرکز بر عشق و مسائل جنسی، خانواده و ورزش را انتخاب کنیم. انتخاب‌های روزانه مانند اینکه چه بخوریم، چه بنوشیم، با چه کسانی ارتباط داشته باشیم و... همه تصمیماتی هستند که انسان‌ها را به انواع مختلف تقسیم می‌کنند. هرچه شیوه زندگی فرد پساسنیتی‌تر باشد، دغدغه‌های سبک زندگی بیشتر مطرح می‌شوند و هسته هویت شخصی را تشکیل می‌دهند (۱۹۹۱: ۸۱).

رسانه‌ها نقش مهمی در تبلیغ سبک‌های زندگی مختلف دارند. طیف سبک‌های زندگی یا گونه‌های آرمانی سبک‌های زندگی که در رسانه‌ها طرح می‌شوند شاید محدود باشند ولی باز هم گسترده‌تر از سبک‌های زندگی‌ای هستند که افراد قاعدتاً در زندگی روزمره خود در قالب آن‌ها می‌افتند. البته به اعتقاد گیدنز رسانه‌ها در جهان جدید در عین اینکه امکان‌ها و گونه‌ها را به دست می‌دهند، تفسیرهای باریک‌اندیشانه‌ای از نقش‌ها یا سبک‌های زندگی خاص نیز ارائه می‌کنند.

به هر حال در نزد گیدنز سبک زندگی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های زندگی بازاندیشانه در جامعه بازاندیشانه دوره مدرن متأخر یا عصر جهانی است.

راه سوم و احیای سوسیال دموکراسی

همان‌طور که در ابتدا اشاره شد گیدنز در دهه نود بیشتر به اندیشه سیاسی پرداخت و تولیدات پرسی و صدایی را در این زمینه عرضه کرد. وی برای کمک به اجرای آن‌ها خود وارد صحنه شد و با رهبران بسیاری از کشورها به گفتگو پرداخت.

گیدنز کتاب‌های فراسوی چپ و راست (۱۹۹۴)، سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی (۱۹۹۵)، راه سوم: احیای سوسیال دموکراسی (۱۹۹۸)، راه سوم و نقدهای آن (۲۰۰۰)، بحث جهانی راه سوم (۲۰۰۱) و حزب کارگر جدید باید به کدام سو برود؟ (۲۰۰۲) را در همین راستا تألیف کرد.

در جهانی که اندیشه‌های چپ قدیم دچار جمود شده و اندیشه‌های راست جدید نیز نارسایی‌هایی دارد، گیدنز راه سومی را مطرح کرده است. راه سومی که آن را احیای سوسیال دموکراسی می‌خوانند و چنان

مستحکم و منسجم می‌شمارد که می‌تواند دوباره ایده آلیسم سیاسی (البته از نوع واقع‌گرایی ایده‌آلیستی) را زنده کند. بسیاری از سوسیال دموکرات‌های آمریکای جنوبی، دولت کلینتون، بلر و گرهارد شرودر نیز توصیه‌های وی را جدی گرفتند و به صراحت در تریبون‌های رسمی خود، از راه سوم نام بردند.

به اعتقاد گیدنز سوسیالیسم عملاً مرده است و احزاب سیاسی که از آن استفاده می‌کردند باید به جای استفاده از سیاست‌های رقبای خود چیزی جایگزین آن کنند و گزینه پیشنهادی گیدنز برای جایگزین شدن، "راه سوم"^۱ است. راه سوم در پی دراندازی طرح یک چپ جدید متناسب با تغییرات بزرگی است که در جهان در جریان است (همچون جهانی شدن، ظهور اقتصاد جدید و تحول در زندگی خصوصی مردم).

دموکرات‌های اروپایی در دهه اخیر دوباره قدرت را در دست گرفتند، در حالی که فاقد یک پشتوانه فلسفی مناسب بودند و راه سوم این‌ها را پر کرد. گیدنز معتقد است فروپاشی بلوک شرق باید بیش از این‌ها مورد توجه و تحلیل قرار گیرد (وی فروپاشی بلوک شرق را یکی از عوامل تسریع جهانی شدن می‌داند). علاوه بر این کشورهایی که در جهان جهانی شده مشروعیتشان را براساس وجود دشمن خارجی استوار کرده‌اند نیز باید در برنامه خود تجدید نظری جدی کنند. آن‌ها باید به جای دشمن خارجی، نگرانی‌های زیستی شهروندان و خطراتی را که آن‌ها را تهدید می‌کند بیشتر مورد توجه قرار دهند. او خود در "راه سوم" به این نکات توجه می‌کند.

به نظر گیدنز، اگر سیاست‌های جدید بخواهند با وضعیت جدید جهان به درستی روبه‌رو شوند باید به پنج مسئله اساسی توجه ویژه نشان دهند: اول، فهم دقیق پدیده جهانی شدن و پیامدهایش. دوم، درک روشن و دقیق مفهوم فردگرایی در جامعه مدرن. سوم، مقوله چپ و راست. چهارم، فهم خود از سازماندهی سیاسی و پنجم، درکی که از مسائل زیست‌بومی دارند. گیدنز در طرح راه سوم، همه این نکات را لحاظ می‌کند.

گیدنز می‌پذیرد که سوسیال دموکراسی باید چیزهای زیادی از اندیشه راست سیاسی یا لیبرال‌ها بیاموزد (مثلاً در بازدهی دولت و تشویق اراده‌های فردی) ولی با این حال معتقد است که سوسیال دموکراسی به دلیل اهمیت دادن به مسائلی همچون تعمیم و تعمیق دموکراسی، فراهم

کردن شرایط مشارکت وسیع مردم در امور حکومتی، تلاش مستمر برای ادغام اجتماعی افرادی که در شتاب‌های نظام سرمایه‌دارانه عقب می‌افتند، مقید نبودن به فرهنگ سنتی بورژوازی و... از سایر جریان‌های سیاسی شرایط بهتری برای هدایت و اتخاذ راه سوم دارد. به عبارت دیگر او طرح راه سومی را درمی‌اندازد و با توجه به شرایط عینی جریان‌های سیاسی ترجیح می‌دهد اجرای آن را به سوسیال دموکرات‌ها بسپارد. البته جهانی شدن سیاست و اقتصاد که خود یکی از دلایل گیدنز برای طرح بحث راه سوم است باعث شده که اندیشه‌های او از مرزهای جهان توسعه‌یافته نیز فراتر برود، جهانی شود و آثار جهانی داشته باشد.

گیدنز برای طرح بحث راه سوم ابتدا به دلایل بی‌اعتبار شدن سوسیالیسم و احزاب سوسیالیست می‌پردازد و بدین منظور دو حزب انگلیسی محافظه‌کار و سوسیالیست را مقایسه می‌کند. وی مهم‌ترین اختلاف آن‌ها را بر سر نظام اقتصادی می‌داند. محافظه‌کاران از اقتصاد آزاد و خصوصی دفاع می‌کنند در حالی که سوسیالیست‌ها از کنترل درونی سخن می‌گویند. محافظه‌کاران از آزادی اقتصادی ولی کنترل اخلاقی دم می‌زنند و سوسیالیست‌ها از کنترل اقتصادی^۱ ولی آزادی اخلاقی^۲ گیدنز دو حالت ممکن دیگر را نیز برشمرد: اول، هم آزادی اقتصادی و هم آزادی اخلاقی که آزادی خواهان^۳ از آن دفاع می‌کنند و دوم، هم کنترل اقتصادی و هم کنترل اخلاقی که مورد حمایت اقتدارگرایان است. گیدنز معتقد است سوسیالیست‌های اروپا آزادی فردی و اخلاقی را محل گفتگو یافته‌اند و باید بیش از این در زمینه کنترل اخلاقی کوتاه بیایند و تابوهایشان را بشکنند. او در این راستا از نظریات نوربرتو بابیو نیز استفاده می‌کند و معتقد است احزاب جدید سوسیال دموکرات باید با بازار بر خورده مثبت داشته باشند، نه منفی.

گیدنز در پایان جهان دوقطبی، حکومت‌ها را به بازبینی و بازاندیشی منابع مشروعیتشان دعوت می‌کند و به آن‌ها اتخاذ راه سوم را پیشنهاد می‌کند. راه سوم علاوه بر محورهایی که تا بدین جا ذکر شدند، بر موارد دیگری نیز تأکید می‌کند. محیط زیست یکی از این محورهاست و اصولاً گیدنز در بیشتر آثار و طرح‌های نظری خود آن را لحاظ می‌کند. کمک دولت به کم‌استعداها و طردشدگان اجتماعی برای رسیدن به کاروان

1. economic control

2. moral freedom

3. libertarians

جامعه جدید صنعتی نیز از مهم‌ترین ملاحظات در این نظریه است. گیدنز از حامیان جدی اقتصاد جدید و اینترنت هم محسوب می‌شود. اما معتقد است اینترنت ضمن داشتن کاردهای مثبت فراوان باعث به حاشیه رانده شدن درصد زیادی از کارگران ساده و بدون مهارت می‌شود و شکاف بزرگی میان "دارندگان اطلاعات"^۱ و "فاقدان اطلاعات"^۲ ایجاد می‌کند. به اعتقاد گیدنز دسترسی به تحصیلات عالی نیز منجر به تقسیم جامعه به دو دسته "دارندگان تحصیلات عالی" و "فاقدان تحصیلات عالی" شده است. دولت باید برای رفع آسیب‌های این تقسیم‌بندی‌های جدید و مشکلات نوظهور چاره بیندیشد. در نظر گیدنز نیروی تکنولوژی جدید نیز باید در سیاست‌گذاری‌ها لحاظ شود. اما نکته مهم اینجاست که هیچ‌کس نمی‌تواند به طور قطع قضاوت کند که آینده تحت تأثیر این نیروها چگونه می‌شود. حتی تأثیرات میان‌مدت تکنولوژی جدید نیز غیر قابل محاسبه است و آینده اصولاً مبهم و باز است. اما در سیاست چاره‌ای جز آزمایش و خطا نیست و راه سوم طرح فروتنانه‌ای برای آزمودن است.

بسیاری از منتقدین راه سوم می‌گویند که راه سوم فقط در شرایط رونق اقتصادی جواب می‌دهد. ولی گیدنز نقد آن‌ها را وارد نمی‌داند. به نظر او یکی از جانمایه‌های راه سوم این است که به انسان‌ها امکان دهیم تا در طول زندگی خود استعدادهایشان را شکوفا کنند و این "همیشه" ممکن است. نکته مهمی که گیدنز در راه سوم روی آن تأکید می‌کند این است که فقط میزان مالیاتی که دولت می‌گیرد مهم نیست. علاوه بر آن و حتی بیش از آن، امکاناتی که متناسب با آن از سوی دولت ارائه می‌شود حائز اهمیت است. معمولاً بیشتر بر مالیات دریافتی تأکید می‌شود ولی راه سوم هر دوی این‌ها را مورد توجه جدی قرار می‌دهد. نقدهای زیادی به راه سوم گیدنز شده است. او نیز در کتاب راه سوم و نقدهای آن (۲۰۰۰) سعی می‌کند از پس نقادان نظریه خود برآید.

چپ جدید به اعتقاد گیدنز باید این چهار نکته را عملاً مورد توجه قرار دهد:

۱. رشد و رقابت و ثبات اقتصادی لازمه عدالت اقتصادی است.
۲. برابری فرصت‌ها مهم‌تر از برابری درآمدهاست و سیاست‌های متفاوتی را می‌طلبد؛ هرچند که یکی از لوازم برابری فرصت‌ها برابری درآمدهاست.
۳. کاهش اختلاف میان طبقه پایین و متوسط جامعه اهمیت بیشتری از کاهش اختلاف بین طبقه پایین و بالا دارد.

۴. روی ۱٪ قشر بالای جامعه باید حساسیت کمتری به خرج داد (و در عوض آن‌ها را به ایفای وظایف شهروندی سوق داد) و به جای آن باید به ۱۰٪ قشر بالای جامعه توجه کرد و از توان آن‌ها برای ارتقای عدالت اجتماعی به نفع طبقات پایین سود برد.

دموکراسی گفتگویی^۱

یکی از مباحثی که گیدنز در تعدادی از کتاب‌های خود بدان پرداخته بحث دموکراسی است. مهم‌ترین کار گیدنز در این زمینه طرح دموکراسی گفتگویی است که در اینجا سعی می‌شود مهم‌ترین ابعاد و ویژگی‌های آن در نهایت اختصار معرفی گردد. گیدنز دموکراسی گفتگویی را در پاسخ به چالش دموکراسی لیبرال مطرح می‌کند. البته دموکراسی گفتگویی گیدنز به نوعی وسیع‌تر و چندبعدی‌تر از دموکراسی لیبرال است و بسیاری از وجوه آن را در بر می‌گیرد. گیدنز پیش از طرح دموکراسی گفتگویی خود ابتدا شش نقد به لیبرال دموکراسی فوکویاما وارد می‌کند و با ذکر دلایلی دموکراسی مشورتی^۲ (کنکاش عمومی) میلر را نیز یک‌بعدی و ناکافی می‌خواند. سپس با تکیه بر نظریه خود در باب مدرنیته متأخر از دموکراسی گفتگویی دفاع می‌کند.

به اعتقاد گیدنز جامعه جدید تحت تأثیر امواج جهانی قرار گرفته و "ساختیابی" در همه سطوح آن در جریان است و "بازاندیشی" سنت‌ها تحت تأثیر عواملی تسریع شده است. وی دموکراسی گفتگویی را لازمه چنین جامعه و جهانی می‌داند. گیدنز معتقد است در جامعه جدید فردیت روز به روز بیشتر می‌شود و شکل‌های کهن همبستگی رنگ می‌بازد و لذا باید "اعتماد فعالانه" بازسازی شود و این فقط با "گفتگو" میسر است. یکی از فرض‌های دموکراسی گفتگویی این است که همزیستی با دیگران در یک وضعیت "مدارای متقابل" از راه گفتگو در یک فضای عمومی ممکن است.

دموکراسی گفتگویی گیدنز در این چهار حوزه در حال پیشروی است و به اعتقاد او باید به پیشبرد بیشتر آن در این حوزه‌ها کمک بیشتری کنیم:

۱. زندگی خصوصی: او در این حوزه به طرح "دموکراسی عاطفی" می‌پردازد که در بخش چشم‌انداز خانواده در همین کتاب مطرح شده است.

۲. جنبش‌های جدید اجتماعی و گروه‌های خودیاری: که فضا را برای

1. dialogic democracy

2. deliberative democracy

گفتگوی همگانی باز می‌کنند. به اعتقاد گیدنز جنبش‌های اجتماعی، "بازاندیشی تشدیدشده مردم در جهان جدید" هستند.

۳. سازمان‌های بزرگ یا شرکت‌های غول‌پیکر اقتصادی.

۴. سازوکار نظام سیاسی جهانی. به اعتقاد گیدنز دموکراسی گفتگویی از سطح خرد (خانواده) تا کلان (نظام جهانی) پاسخگوی بحران همبستگی است و دموکراتیزاسیون در این سطوح بر هم اثر می‌گذارد. وی بر "دموکراتیک کردن دموکراسی" های موجود تأکید زیادی می‌کند و معتقد است که روند دموکراتیزاسیون در کشورهای به نسبت دموکرات نیز باید ادامه پیدا کند. سخنرانی پنجم این کتاب به همین موضوع اختصاص دارد.

جهانی شدن

گیدنز یکی از اولین متفکرانی بود که از اواسط دهه هشتاد به بحث جهانی شدن پرداخت. در بسیاری از کتاب‌های او می‌توان رد پای این بحث را دید ولی به طور خاص کتاب‌های جهان رهاشده (۱۹۹۹)، در آستانه زندگی با سرمایه‌داری جهانی (با ویل هاتون) (۲۰۰۰) و مجموعه چشم‌اندازهای جهانی (۲۰۰۲) (همین کتاب) به بحث جهانی شدن اختصاص دارد. در دستگاه اندیشه گیدنز، جهانی شدن از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است و درک صحیح معنا، ویژگی‌ها، عوامل و پیامدهای آن لازمه فهم بسیاری از کارهای او است.

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم گیدنز دوران مدرن را به دو دوره تقسیم می‌کند: مدرنیته اول که تا حدود دهه ۶۰ را پوشش می‌دهد و مدرنیته متأخر که از حدود دهه ۶۰ آغاز شده و همچنان ادامه دارد. گیدنز معتقد است که جامعه‌شناسی متعارف (منظور سنت جامعه‌شناسی کلاسیک است که عمدتاً تحت نفوذ آثار دور کیم، مارکس، وبر، زیمل و پارتو می‌باشد) به نوعی جامعه‌شناسی مدرنیته اول است و در آن حوزه کارایی کافی دارد.

به اعتقاد او مدرنیته متأخر دارای مختصات و ویژگی‌هایی است که جامعه‌شناسی کلاسیک از فهم آن عاجز است. به عبارتی دیگر در جامعه مدرن متأخر تغییرات مهمی رخ داده که با جامعه‌شناسی متعارف قابل تبیین نیستند. بنابراین گیدنز جامعه‌شناسی جدیدی را برای جامعه‌شناسی

مدرنیته متأخر ضروری می‌داند که نام آن را می‌توان جامعه‌شناسی متأخر نهاد. به عبارت ساده‌تر می‌توان جامعه‌شناسی متعارف را جامعه‌شناسی مدرنیته اول و جامعه‌شناسی متأخر را جامعه‌شناسی مدرنیته متأخر دانست. مثلاً یکی از مباحث اصلی جامعه‌شناسی متعارف، تبیین انتقال جامعه سنتی به مدرن است در حالی که در جامعه‌شناسی متأخر انتقال جامعه از مدرنیته اول به مدرنیته متأخر بررسی می‌شود. گیدنز به یک معنا خود را در خدمت جامعه‌شناسی متأخر قرار می‌دهد، البته از نظر او جامعه‌شناسی متأخر بر دوش جامعه‌شناسی متقدم (خصوصاً آثار سه جامعه‌شناس کلاسیک: مارکس، دورکیم و وبر) سوار است.

مقصود نگارنده از آوردن این مقدمه رسیدن به این نکته است که گیدنز جامعه‌شناسی متأخر را به نوعی جامعه‌شناسی "جهانی شدن" می‌داند و "جهانی شدن" به معنای گیدنزی آن، مهم‌ترین بحث در این جامعه‌شناسی است. زیرا مهم‌ترین مؤلفه مدرنیته متأخر از نظر گیدنز جهانی شدن است و همین نکته جایگاه ویژه جهانی شدن را نزد گیدنز به خوبی نشان می‌دهد.

اگر به پیروی از خود گیدنز، رهیافت‌های به جهانی شدن را به دو دسته تقلیل‌گرایانه و چندبعدی تقسیم کنیم، گیدنز را باید در دسته دوم جای داد. به اعتقاد او تلقی صرفاً اقتصادی از جهانی شدن تلقی باریک‌اندیشانه‌ای است و جهانی شدن را باید در وهله اول پدیده‌ای غیر اقتصادی دانست. به عبارت دیگر از بین دو روایت عمده اقتصادی و اجتماعی-سیاسی از جهانی شدن، گیدنز و دیوید هلد از طلایه‌داران برجسته روایت اجتماعی-سیاسی هستند و جهانی شدن را به پدیده‌ای صرفاً اقتصادی تقلیل نمی‌دهند. لذا معنای جهانی شدن نزد گیدنز با معنای اقتصادی و ژورنالیستی آن و حتی معنای آن از نظر بسیاری بزرگان اندیشه اجتماعی و سیاسی متفاوت است و مفهوم بسیار فربه‌ی است. نکات و مباحث جذاب و مهمی در فصل‌های مختلف همین کتاب در این باب ذکر شده‌اند که در اینجا تکرار نمی‌شوند و فقط به مباحثی که در کتاب پیدا نخواهند شد اشاره می‌گردد.

کوتاه‌ترین تعریف ممکن از جهانی شدن از نظر گیدنز چنین است: "فرآیند به هم‌وابستگی روزافزون ما". از همین تعریف کوتاه مشخص می‌شود که گیدنز مانند دسته‌ای دیگر جهانی شدن را صرفاً غربی شدن، مورد سلطه جهان توسعه‌یافته واقع شدن، آمریکایی شدن، ادغام در

اقتصاد جهانی و بازار آزاد و یا شکل‌گیری نهادهای جهانی و ارتباطات جهانی نمی‌داند. بسیاری از اندیشمندان و گروه‌هایی که نگاهی منفی به جهانی شدن دارند عملاً چنین تعریف‌های تک‌بعدی‌ای از جهانی شدن در ذهن دارند. جهانی شدن برای گیدنز صرفاً دغدغه خاص نظریه‌پردازان اجتماعی نیست، بلکه مجموعه‌ای از فرآیندهاست که بخواهیم یا نخواهیم واقعاً بر "همه" انسان‌ها در دنیای جدید اثر می‌گذارد و تأثیر آن در زندگی روزمره آن‌ها انکارناشدنی است؛ چه در فلان روستای افغانستان چه در نیویورک.

در تعریف گیدنز از جهانی شدن نهادهای جدید نقش ممتازی دارند. وی جهانی شدن را فرآیندی اجتماعی می‌داند که باعث می‌شود هر روز تعداد بیشتری از مردم در شرایطی زندگی کنند که در آن نهادهای جدید و "ازجاکنده‌شده"، جنبه‌های اساسی زندگی روزمره را انتظام می‌بخشند. ویژگی این نهادهای جدید این است که جریان‌های بومی را با روابط اجتماعی جهانی پیوند می‌دهند.

می‌توان گفت تلقی گیدنز از جهانی شدن به نسبت "مثبت" است. مهم‌ترین انتقادی که به جهانی شدن می‌شود نابرابر سازی روزافزون آن است، در حالی که گیدنز جهانی شدن را فرآیندی برابرساز در جهانی نابرابر می‌داند. به اعتقاد او حتی جنبش ضد جهانی شدن نیز از پیامدهای جهانی شدن است و خود به عدالت جهانی کمک می‌کند (به نظر گیدنز حتی بهتر است نام این جنبش به جنبش عدالت جهانی تغییر کند). گیدنز جهانی شدن را "استعمار معکوس"^۲ می‌خواند که تعبیر بسیار گویایی است. او معتقد است جهانی شدن به گروه‌ها و ملت‌های تضعیف‌شده این ظرفیت را می‌دهد که اهداف خود را بهتر دنبال کنند.

برای فهم نظرات گیدنز در باب جهانی شدن باید توضیحات بیشتری درباره نگاهش به فرآیند مدرنیزاسیون بدهیم. به اعتقاد او دانه‌های جهانی شدن اساساً با آب مدرنیته رشد می‌کند. جهانی شدن برای او اتفاق جدیدی در تاریخ نیست و به عنوان یک فرآیند، پیوسته از قرن هجدهم در اروپا جریان داشته است. به عبارت دیگر فرآیند جهانی شدن از ابتدای شکل‌گیری مدرنیته شکل می‌گیرد و به جریان می‌افتد و در دهه‌های اخیر تشدید و تسریع می‌شود. به اعتقاد گیدنز آن چهار مجموعه نهادی مدرنیته (که ذکر کردیم) از همان ابتدا جهانی عمل می‌کرده‌اند. اما

1. disembedded

2. reverse colonialism

انقلاب تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات در دهه‌های اخیر این مجموعه‌های نهادی را جهانی‌تر کرده و جهانی شدن را سرعت بیشتری بخشیده است. به طوری که او عصر جهانی شدن دوم را که از دهه ۱۹۶۰ به بعد است، "عصر جهانی"^۱ می‌خواند و آن را از فرآیند جهانی‌شدنی که از قرن هجدهم تا به حال در جریان بوده متمایز می‌کند. "عصر جهانی" گیدنز با "جهانی شدن ضخیم"^۲ دیوید هلد مشابهت زیادی دارد.

گیدنز تلاش می‌کند نظریه‌ای پویا و تاریخی ارائه کند و در این راستا از رهیافت خاصی استفاده می‌نماید. این رهیافت، بیشتر حول مفهوم کلیدی دیگر گیدنز تحت عنوان "فاصله‌گیری زمانی و فضایی"^۳ شکل می‌گیرد. گیدنز از این مفهوم بیشتر برای توضیح این دو مورد استفاده می‌کند: اول، حرکت تاریخی جوامع از سنتی به مدرن و دوم، نقشی که جهانی شدن در سرعت بخشیدن به فرآیند مدرنیزاسیون ایفا می‌کند. برای روشن‌تر شدن بحث به طور اجمالی به توضیح مفهوم فاصله‌گیری زمانی و فضایی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم چگونه گیدنز از این مفهوم برای توضیح مواردی که ذکر شد استفاده می‌کند.

جوامع سنتی یا پیشامدرن بر پایه روابط اجتماعی که در زمان و فضا جا گرفته‌اند، بنا شده‌اند. به عنوان مثال درک دهقان در جامعه سنتی به خاطر اتکا به کشاورزی معمولاً بر پایه فصل‌ها بود و زمان برای او "گردشی"^۴ و "محلی"^۵ معنا می‌شد. علاوه بر این موقعیت و شرایط یک دهقان معمولاً انتسابی بود و در هنگام تولد یک‌بار برای همیشه به او اعطا می‌شد و امکان کمی برای رشد و تحرک اجتماعی وجود داشت. همچنین اکثر جمعیت در اجتماعات کوچک روستایی و محلی زندگی می‌کردند و درکی محدود از فضا (چه جغرافیایی و چه اجتماعی) داشتند. حتی بسیاری از زمینداران، روستاییان تحت نفوذ خود را از جابه‌جایی فراتر از مرزهای اجتماع خاص خود منع کرده بودند. طبیعتاً این جمعیت درک ثابتی از فضا داشتند. به تعبیر گیدنز این کشاورزان در اجتماع بومی خود گیر کرده بودند.

گیدنز اختراع ساعت را عامل مهمی در انتقال از جوامع سنتی به مدرن می‌داند، چرا که ساعت براساس زمان فصلی نیست و بر مبنای زمان اجتماعی مصنوعی کار می‌کند. این تلقی از زمان، "خطی"^۶ است، نه گردشی. بنابراین می‌تواند برای برنامه‌ریزی مورد استفاده قرار گیرد. این ساعت

1. global era
4. cyclical

2. thick globalization
5. local

3. time-space distanciation
6. embedded
7. linear

همچنین اجازه می‌دهد اندازه‌گیری زمان جهانی گردد و مثل زمان سنتی محدود و محلی تعریف شود. اجتماعات محلی مختلف می‌توانند از این زمان استفاده کنند و از این طریق حس فاصله اجتماعی و فرهنگی جوامع کاهش می‌یابد. در حال حاضر مفهوم زمان واقعاً جهانی است و این احساس را در افراد ایجاد می‌کند که دنیا در حال کوچک شدن است. هر جامعه‌ای می‌تواند درک خود از زمان را با جامعه‌ای دیگر تنظیم کند و این مسئله فاصله‌ها را کمتر جلوه می‌دهد. بنابراین به صورتی که ذکر شد فرآیند مدرنیزاسیون، افراد و اجتماعات سنتی را از این تعریف محدود زمان و مکان بیرون کشید. به طور کلی گیدنز بر آن است که مدرنیته و مدرنیزاسیون بر پایه فرآیندی بنا شده‌اند که درکی محدود و ثابت از فضا و زمان را تغییر داده و به سمت نوعی "زمان و مکان جهانی" سوق می‌دهد. گیدنز این را کلید فرآیند "ازجاکنندگی" می‌داند. مردم در جهان مدرن تحت تأثیر فرآیند ازجاکنندگی، از مکان و زمان محدود و محلی خود کنده می‌شوند، بیرون می‌آیند و جهانی‌تر می‌گردند.

به اعتقاد گیدنز فرآیند "ازجاکنندگی" دو نوع سازوکار عمده دارد:

۱. نشانه‌های نمادین^۱.

۲. نظام‌های تخصصی^۲.

بهترین مثال برای نشانه‌های نمادین، "پول" است. گیدنز نیز همچون زیمل مهم‌ترین عامل ازجاکنندگی را پول می‌داند. در جوامع سنتی و فئودالی مهم‌ترین مؤلفه اقتصادی، بازارهای محلی و اقتصاد تهاتری بودند. این بازارها نیز در بسیاری از موارد صرفاً مکملی برای فعالیت‌های اصلی و ضروری خانوارهای خود کفای کشاورز محسوب می‌شدند. کشاورزان پس از اینکه اجاره زمیندار را می‌دادند به تولید مایحتاج زندگی خود از طریق کشاورزی می‌پرداختند. گاهی هم این خانوارها می‌توانستند اجاره خود را در قالب دام، محصول و یا نیروی کار به زمیندار بپردازند. بنابراین پول برای این خانوارها ارزش محدودی داشت، چرا که مبادله اقتصادی براساس ارزش‌گذاری‌های محلی بود. اما تحت تأثیر فرآیند مدرنیزاسیون این اشکال محلی به مرور از بین رفت و یک شکل مبادله جهانی جایگزین آن شد: پول. پول اشکال مبادله بومی و خاص را عمومی و همگانی می‌کند. پول همچنین به افراد این امکان را می‌دهد که از زمینه محلی خود به زمینه‌های دیگری بروند و از این جهت می‌تواند

1. disembedding process

2. symbolic tokens

3. expert systems

پارهای روابط اجتماعی را در طول زمان و مکان بنیان نهد. پول نیز همچون ساعت باعث می‌شود احساس کنیم جهان در حال کوچک شدن است. جهانی شدن این فرآیند را که با مدرنیته آغاز شد سرعت می‌بخشد. برای مثال مدرنیزاسیون منجر به ظهور "پول ملی" شد و به تفاوت‌های محلی در مرزهای ملی پایان داد، در حالی که جهانی شدن تفاوت میان پول‌های ملی را پایان می‌دهد. مثلاً کارت‌های اعتباری دیگر در همه‌جای دنیا قابل استفاده است و یا کل اروپا از یورو استفاده می‌کند.

از نظر گیدنز نظام‌های تخصصی دومین سازوکار اصلی "ازجاکنندگی" محسوب می‌شوند. این نظام‌ها در نتیجه انقلاب‌های علمی و رشد دانش تکنیکی و تخصصی شدن ظهور کردند. نظام‌های تخصصی بر مبنای اشکال همگانی و علمی دانش شکل می‌گیرند و لذا به بستر خود بستگی زیادی ندارند و می‌توانند پارهای روابط اجتماعی را در فواصل بزرگ زمانی و مکانی برقرار کنند. همچنین همان‌طور که این نظام‌های تخصصی موجب پیشرفت آن تخصص و متخصصین خود می‌شوند، بین متخصصین و مشتریان خود، فاصله اجتماعی ایجاد می‌کنند و به مرور آن‌را افزایش می‌دهند. یکی از نمونه‌های خوب این نظام‌های تخصصی، "الگوی مدرن بهداشت و درمان" است. این الگو بر پایه نوعی علم جهانی بنا شده و در حال حاضر در سطح جهان غالب شده است. تا جایی که الگوهای درمانی دیگر (مثل پزشکی گیاهی) معمولاً مورد تمسخر قرار می‌گیرند و "پزشکی جایگزین" خوانده می‌شوند.

به اعتقاد گیدنز جوامع مدرن به این نظام‌های تخصصی "اعتماد" و تکیه می‌کنند و این بدین معناست که "اعتماد" کلید رابطه بین فرد و نظام‌های تخصصی در جامعه مدرن است. اصولاً "اعتماد" از زمره مفاهیم کلیدی در اندیشه گیدنز است و حتی در این کتاب نیز در گوشه و کنار می‌توان اشاره‌هایی به این مفهوم پیدا کرد. "اعتماد" در نگاه گیدنز همان چیزی است که جوامع مدرن را یکپارچه نگاه می‌دارد. اعتماد نوعی دل‌به‌درا زدن است. به اعتقاد گیدنز اینکه انسان‌ها چگونه اعتماد می‌کنند و چه می‌شود که اعتماد می‌کنند و اینکه اعتماد چگونه کم و زیاد می‌شود از جمله مسائل مهمی هستند که تاکنون بی‌پاسخ مانده‌اند. گیدنز معتقد است هرگاه "اعتماد" بسط شود افراد و گروه‌های اجتماعی جامعه نوعی "ناامنی وجودی" را تجربه خواهند کرد.

گفتیم که گیدنز جهانی شدن را تحکیم مدرنیته می‌داند؛ با این حال او به مخاطبان سخنرانی خود در BBC در سال ۱۹۹۹ گفت جهانی شدن هم پدیده‌ای جدید است هم انقلابی. او مدرنیته را "گردونه عظیم" می‌خواند و جهانی شدن را "گردونه از کنترل خارج شده".^۱ گردونه‌ای که هر کس در برابرش مقاومت کند خرد می‌شود (۱۹۹۰). این تریلی رها شده به پیش می‌تازد و دیگر هیچ کس توان مقابله و رودرویی با آن را ندارد ("گردونه خردکننده" از اعتقادات کهن هندیان به عاریت گرفته شده است. این گردونه، بت را حمل می‌کرده است و در حالی که هندیان از شدت علاقه به او نزدیک می‌شدند در زیر چرخ‌های آن له می‌شدند).

همین تمثیل نشان می‌دهد که به اعتقاد گیدنز جهانی شدن فرآیندی تناقض‌آمیز و نابرابر است و سرشار از خطر و فرصت است. جهانی شدن از نظر او ترکیبی از اضطراب و رهایی و آمیزه‌ای از آزادی‌ها (مثلاً برای زنان) و عدم اطمینان‌ها (مثل یحران هویت) است. برای بیان نمونه‌ای از این خاصیت تناقض‌آمیز جهانی شدن به اثر جهانی شدن بر دولت‌مملتها می‌توان اشاره کرد. در نگاه گیدنز جهانی شدن فرآیندی است که به اجتماعات محلی و دولت‌مملتها هم فشار می‌آورد و هم آن‌ها را آزادتر می‌کند. مثلاً سازمان‌های سیاسی فراملی پاره‌ای ظرفیت‌ها و قدرت‌های دولت‌مملتها را کاهش داده‌اند. بهترین جمله برای بیان این نکته از آن دانیل بل، جامعه‌شناس شهیر معاصر است: "دولت‌مملتها بزرگ‌تر از آن شده‌اند که مسائل کوچک را حل کنند و کوچک‌تر از آن شده‌اند که مسائل بزرگ را حل نمایند". در عوض در اثر جهانی شدن پاره‌ای باورها و ارزش‌های فرهنگی نیز این امکان را یافته‌اند که جهانی شوند و بروز بیشتری داشته باشند، در حالی که قبلاً نمی‌توانستند. در مقابل، بعضی افراد و گروه‌های اجتماعی هم احساس می‌کنند این جهانی شدن منجر به تضعیف و فروپاشی باورهای فرهنگی و مناسک جمعی آن‌ها می‌شود. بنابراین گاهی حتی "با خشونت" به مقابله با آن برمی‌خیزند (مثل جنبش‌های بنیادگرای دینی در دو دهه اخیر). جهانی شدن گاهی نیز امکانات جدیدی در اختیار گروه‌های محلی قرار می‌دهد و امکان طرح درخواست‌های جدیدی را فراهم می‌کند. پاره‌ای جنبش‌های اجتماعی با استفاده از همین امکانات شکل گرفته‌اند. انقلاب‌های رنگی اخیر از این جمله‌اند. پس از نظر گیدنز جهانی شدن هم به اجتماعات محلی و

دولت. ملت‌ها فشارهایی می‌آورد و هم فشارهایی را از روی آن‌ها برمی‌دارد.

جهانی شدن روی "افراد" هم اثر می‌گذارد، ولی نکته مهمی که گیدنز بدان اشاره می‌کند این است که جهانی شدن فقط نیرویی خارجی نیست که بر ما اثر می‌گذارد بلکه ما نیز در آن سهمیم. همچنین جهانی شدن فقط تأثیرات وسیع و کلان نمی‌گذارد بلکه در زندگی روزمره ما حضوری ملموس دارد (۱۹۹۴: ۸۰). به عبارتی دیگر هم جهانی شدن بر ما اثر می‌گذارد و هم ما در جهانی شدن نقش داریم. در اینجا شباهت‌های زیادی بین نظریه جهانی شدن گیدنز و نظریه جهانی شدن رابرتسون دیده می‌شود. رابرتسون این ویژگی جهانی شدن را این گونه بیان می‌کند: "کلی کردن جزئی و جزئی کردن کلی"^۱. در این جمله منظور از کلی، جهانی است و مقصود از جزئی، بومی. این جمله بدین معناست که در جهانی شدن، امور بومی و امور جهانی هر دو در رابطه‌ای متقابل و پویا با یکدیگر حاضرند.

اساساً گیدنز دو عامل را در شکل‌گیری مدرنیته برجسته می‌کند: دولت ملی توسعه‌گرای مدرن و نظام صنعتگرایی سرمایه‌داری. جهان مدرن از دولت‌ملت‌هایی تشکیل شده است که در تخصیص هدفمند منابع جامعه نقشی اساسی دارند. گیدنز معتقد است که دولت‌ملت‌ها به ایجاد جامعه اطلاعاتی هم کمک می‌کنند؛ چرا که شیوه‌های جدید نظارت و کنترل فراگیر را تکامل می‌بخشند. همان‌طور که پیشتر اشاره شد به اعتقاد او فرآیند مدرنیزاسیون بر چهار "مجموعه نهادی" استوار است: قدرت اجرایی-اداری^۲، قدرت نظامی^۳، سرمایه‌داری^۴ و صنعتی شدن^۵. این مجموعه‌های نهادی مدرنیته با هم ارتباطی متقابل دارند و مثلاً دولت‌ملت پیوند بسیار نزدیکی با سرمایه‌داری، نظامی‌گری و صنعتی شدن دارد. به اعتقاد گیدنز در عصر جهانی (پس از ۱۹۶۰) این چهار مجموعه‌های نهادی وارد مرحله دیگری شدند و ویژگی‌های جدیدی پیدا کردند.

در دوره مدرن اولیه قدرت اجرایی-اداری (مجموعه نهادی اول) ناظر به رشد و توسعه دولت‌ملت سکولار بود. این شکل جدید دولت بر پایه اشکال عقلانی و بوروکراتیک و قانون و نظم بنا شده بود و "عقلانی کردن حکمرانی"^۶ به آن امکان زمامداری کیفی و گسترده بر جمعیت خود

1. Universalization of particular and Particularization of universal

2. institutional complexes

3. administrative power

4. military power

5. capitalism

6. industrialism

7. rationalization of administration

می‌داد. سرمایه‌داری و صنعتی شدن (مجموعه‌های نهادی دوم و سوم) در جوامع مدرن اولیه نیز با اشکال جدید تولید بر پایه کارخانه و تولید صنعتی ارتباط داشت. اشکال جدید حساسگری اقتصادی همچون سودطلبی در اقتصاد مدرن غالب شد و جای اشکال سنتی را که بر پایه کشاورزی بود گرفت. قدرت نظامی و نظامی‌گری (مجموعه نهادی چهارم) در جوامع مدرن هم بر پایه تکنولوژی و ارتش‌های تخصصی بود. صنعتی شدن جنگ به دولت‌ملت‌ها اجازه می‌داد که به نحو موفقیت‌آمیزی با بی‌نظمی‌های داخلی یا گروه‌های قومی داخلی و دولت‌ها و قدرت‌های زیاده‌خواه خارجی روبه‌رو شوند.

حال پس از مرور ویژگی‌های این چهار مجموعه نهادی مدرنیته اول، به طور خلاصه به شرایط جدید این جنبه‌ها در جهان جهانی‌شده می‌پردازیم و به طور خلاصه نشان می‌دهیم که چگونه از نظر گیدنز این چهار جنبه نهادی مدرنیته در عصر جهانی حدت بیشتری پیدا کرده‌اند:

۱. سرمایه‌داری: در مدرنیته متأخر یا عصر جهانی، یک نظام سرمایه‌داری جهانی غالب شده که عمدتاً توسط TNCها (Trans National Corporations) یا همان شرکت‌های فراملی ایجاد شده است. این TNCها قادرند با اتکا به درآمد و منابع خود، مستقل از دولت‌ملت‌ها به حیاتشان ادامه دهند. مخصوصاً در دولت‌ملت‌های در حال توسعه، این TNCها می‌توانند به نیروی غالب اقتصادی تبدیل شوند.

۲. صنعتی شدن: در اینجا گیدنز بر رشد IDOL (International Division of Labour) یا همان تقسیم کار بین‌المللی در عصر جهانی تأکید می‌کند. در این عصر، صنایع محلی و بومی به طور فزاینده در IDOL حل می‌شوند. بسیاری از صنایعی که روزی مستقل از هم کار می‌کردند امروزه در تجارت مواد خام و مواد اولیه خود با هم کار می‌کنند. تحول مهم دیگر این است که صنعتی شدن به وادی "صنعت خدمات"^۱ کشیده شده است. اینکه امروزه بسیار از "صنعت فرهنگ"^۲ می‌شنویم نیز از تأثیرات جهانی شدن در این مجموعه نهادی است.

۳. قدرت اجرایی-اداری: گیدنز در این بخش به افزایش پاره‌ای قدرت‌های دولت‌ملت‌ها در مدرنیته متأخر اشاره می‌کند که بیشتر به علت بین‌المللی شدن روزافزون آنهاست. در عصر جهانی دولت‌ها می‌توانند با تلنبار کردن دانش و سخت‌افزار و از طریق شراکت، قدرت خود را برای

1. service industry

2. culture industry

نظارت و کنترل بر جمعیت خود و حتی جمعیت دیگر کشورها افزایش دهند. توسعه نظام‌های امنیتی جدید هم از پیامدهای جهانی‌شدن در مدرنیته متأخر است.

۴. قدرت نظامی: در اینجا گیدنز بر استفاده روزافزون از ائتلاف‌ها و اتحادیه‌های نظامی در عصر جهانی انگشت تأکید می‌گذارد. این ائتلاف‌ها و اتحادیه‌های نظامی به طور ملموسی قدرت تک‌تک اعضای خود را افزایش می‌دهد. نزدیک‌ترین شاهد مثال برای جهانی‌شدن قدرت نظامی، حضور ائتلاف‌های نظامی در جنگ‌های افغانستان و عراق و حمله ناتو به یوگسلاوی است.

همان‌طور که نشان داده شد، گیدنز جهانی‌شدن و دوره مدرنیته متأخر را عصری کاملاً جدید نمی‌داند و آن را حاصل توسعه و تحکیم مدرنیته می‌یابد و بنیادین‌تر شدن تأثیرات آن چهار مجموعه نهادی مدرنیته را در عصر جهانی و مدرنیته متأخر به خوبی نشان می‌دهد.

جهانی‌شدن و بازاندیشی

به اعتقاد گیدنز هر دوره مدرنیته (اولیه و متأخر) مبتنی بر یک "بازاندیشی انسانی"^۱ است. به بیانی دیگر یکی از الزامات جامعه مدرن این است که افراد تصمیماتی اتخاذ کنند و دست به انتخاب‌هایی بزنند. در جوامع مدرن این انتخاب‌ها باید به نحوی عقلانی و سکولار صورت بگیرند. یعنی مدرنیته موجب می‌شود سنت، دین، خواست خدا و مشیت الهی کمتر معیار و پشتوانه تصمیم‌گیری و انتخاب باشند، در حالی که در جوامع سنتی همین عوامل بسیار تعیین‌کننده بودند. لازم به ذکر است که در نظر گیدنز بازاندیشی‌ای که با مدرنیته ظهور کرده با بازاندیشی‌ای که در ذات اعمال انسانی است و همیشه وجود داشته متفاوت است. بازاندیشی مدرن به نوعی تجدید نظری جدی و دائم در پرتو دانش و اطلاعات جدید اشاره دارد (۲۰: ۱۹۹۱). حال همین بازاندیشی مدرن در مدرنیته اولیه و متأخر متفاوت است و در مدرنیته متأخر اهمیت و تجلی فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند. به طوری که گیدنز مدرنیته اولیه را "مدرنیسم ساده"^۲ و مدرنیته متأخر را "مدرنیسم بازاندیشانه"^۳ می‌خواند و جهانی‌شدن را هم علت و هم پیامد این تغییر می‌داند (۴۲: ۱۹۹۴).

یکی از نتایج این بازاندیشی شدید در جامعه مدرن متأخر این است که

1. human reflexivity

2. simple modernization

3. reflexive modernity

ریسک‌ها، تردیدها و مخاطراتی که انسان مدرن با آن مواجه است با ریسک‌های پیش روی انسان در جوامع پیشامدرن متفاوت است. در نگاه گیدنز جامعه مدرن لزوماً مخاطره‌آمیزتر از جامعه سنتی نیست ولی ماهیت مخاطرات آن متفاوت است. در جوامع سنتی، ریسک‌ها بیشتر "طبیعی" بودند و مواردی چون سیل، ریزش کوه، زلزله، بیماری و... را دربر می‌گرفتند. اما انسان مدرن در معرض ریسک‌هایی قرار دارد که جامعه و نهادهای اجتماعی آن‌ها را تولید می‌کنند. به عبارت دیگر انسان مدرن با مخاطرات مصنوعی و دست‌ساخته خود مواجه است. گیدنز در اینجا از مفهوم "جامعه بیم‌زده"^۱ آلریش یک نیز استفاده می‌کند. اساساً آلریش یک و گیدنز ارتباط فکری و نظری زیادی دارند و اندیشه‌هایشان به هم نزدیک است. تا جایی که گیدنز در یکی از مصاحبه‌های خود اعتراف می‌کند که دقیقاً نمی‌داند بعضی از مفاهیم را خود تولید کرده است یا آلریش یک. به هر حال گیدنز با استفاده از مفهوم جامعه بیم‌زده یا جامعه ریسکی آلریش یک از "فرهنگ بیم‌زده"^۲ سخن می‌گوید. به اعتقاد گیدنز انسان مدرن با نوعی "عدم اطمینان مصنوعی"^۳ مواجه است و در نتیجه آن مدرنیته به فرهنگی بیم‌زده تبدیل شده است. در نگاه او انسان مدرن همواره در معرض انواع "شوک‌های فرهنگی"^۴ قرار دارد، از حادثه ۱۱ سپتامبر گرفته تا سارس و سونامی جنوب آسیا. پس گیدنز معتقد است جهانی شدن در عین اینکه "فرآیندی از جاکننده"^۵ است، یک ریسک نیز هست و این یکی از پنج موردی است که گیدنز آن‌ها را "دوگانه‌های پنجگانه مدرنیته متأخر"^۶ می‌خواند. جهانی شدن، هویت شخصی و اجتماعی را به گونه‌ای که این دوگانه‌ها توضیح می‌دهند تحت تأثیر قرار می‌دهد.

سیاست در عصر جهانی شدن

در عصر جهانی به اعتقاد گیدنز، سیاست قدیمی مبتنی بر چپ و راست در حال فرسودگی است. چرا که این سیاست کهنه بر پایه پاره‌ای از "سنت‌ها" بنا شده است که به نظر می‌رسد جهانی شدن کمر به حذفشان بسته است. مدرنیته در دوره اول خود (مدرنیته اولیه) سنت‌های خاص خود را بنا کرد. این سنت‌ها بیشتر بر پایه گروه‌های شغلی و طبقات اجتماعی شکل گرفته بودند. بنابراین سنت‌های سیاسی محافظه‌کاری، لیبرالیستی و سوسیالیستی یکی از اجزای ضروری مدرنیته اولیه بودند و از ترکیب آن‌ها

1. risk society

2. risk culture

3. manufactured uncertainty

4. culture shock

5. disembedding process

6. The five dilemmas of late modernity

مفهوم چپ و راست در سیاست شکل گرفت. اما جهانی شدن و مدرنیته متأخر این سنت‌ها را زیر سؤال بردند و بازاندیشی تشدید شده و سرعت زیاد جهانی شدن، این سنت‌ها را فرسوده کرد.

گیدنز معتقد است جهانی شدن، انسان‌های مدرنیته متأخر را با چهار مجموعه مخاطره (ریسک) سیاسی مواجه می‌کند. هر کدام از این چهار مجموعه مخاطره با یکی از چهار مجموعه نهادی مدرنیته که پیشتر به آن اشاره کردیم تناظر دارد. او این مخاطرات را "چهار جنبه بد جهانی شدن"^۱ می‌خواند که به مجموعه‌ای از نابرابری‌ها و مشکلات در سطح جهانی اشاره دارد. این مخاطرات در همان چهار حوزه‌ای که گفتیم از این قرارند:

۱. قطبی‌سازی اقتصادی که به "سرمایه‌داری" مربوط است.

۲. تهدیدات زیست‌محیطی که با "صنعتی شدن" متناظر است.

۳. نقض حقوق دموکراتیک که در "دولت‌ملت‌ها" اتفاق می‌افتد.

۴. امکان بروز جنگ‌هایی در سطح وسیع یا اتمی که با "قدرت نظامی" ارتباط دارد. این خطرهای احتمالی رویه‌های تاریک دوران مدرن متأخر را نشان می‌دهند. بنابراین گیدنز در کنار ذکر جوانب و آثار مثبت جهانی شدن به واقعیات جهانی نیز توجه دارد. او جهانی شدن را روی هم رفته در درازمدت فرآیندی برابرساز می‌داند، ولی هیچ ابایی ندارد از اینکه اذعان کند فقر جهانی در سطح و حشمتاکی است و میلیون‌ها نفر در جهان از حقوق دموکراتیک محرومند.

گیدنز مخاطرات مدرنیته را اجتناب‌ناپذیر نمی‌داند و معتقد است برای درمان هریک از آن جنبه‌های بد، نسخه‌ای می‌توان پیچید. به طوری که جنبش کارگری با سرمایه‌داری بی‌مه‌ار، جنبش دموکراتیک با اقتدارگرایی و نقض حقوق دموکراتیک، جنبش صلح با نظامی‌گری و جنبش سبز و محیط زیست با تخریب محیط زیست به مقابله برمی‌خیزد. به اعتقاد گیدنز، جهانی شدن و چهار جنبه بد آن برنامه سیاسی جدیدی را می‌طلبد که دیگر در آن راست و چپ سنتی متروک شده باشند. این برنامه سیاسی جدید "چهار انقلاب اجتماعی"^۲ را در بر می‌گیرد. این چهار انقلاب اجتماعی نیز با آن چهار مجموعه نهادی مدرنیته و چهار جنبه بد آن تناظر دارند و از این قرارند:

۱. اقتصاد پساکمیابی^۳

1. Four Global Bads
3. post-scarcity economy

2. The four social revolutions

۲. طبیعت انسانی شده^۱

۳. دموکراسی گفتگویی^۲

۴. قدرت توافقی^۳

که به ترتیب با ۱. سرمایه‌داری ۲. صنعتی شدن ۳. دولت‌ملت و ۴. نظامی‌گری در ارتباطند.

بنابراین جهانی شدن در کنار ایجاد مخاطراتی که ذکر شد، فرصت‌هایی را نیز فراهم می‌آورد. به همین خاطر است که گروه‌هایی از جهانی شدن متضرر می‌شوند و دسته‌هایی دیگر از آن نفع می‌برند (همان‌طور که می‌بینید وجه بیم و امید جهانی شدن با وجه شوق و نابودی تمثیل گردونه بی‌مهار افسانه‌های هندی تطابق دارد). جهانی شدن برای پاره‌ای از گروه‌های اجتماعی و سنت‌ها و فرهنگ‌های آنان تهدید است و برای بعضی دیگر فرصت. لذا بسیاری گروه‌های اجتماعی در برابر آن مقاومت می‌کنند و پاره‌ای از دولت‌ملت‌ها و اجتماعات محلی در برابر فرهنگ جهانی به مقابله برمی‌خیزند. در حالی که عده‌ای دیگر به استقبال جهانی شدن می‌روند و آن را فرصتی برای ساختن "سنت‌های جدید می‌دانند. گیدنز این سنت‌های جدید را "سنت‌های ابداعی"^۴ می‌خواند (خود گیدنز در این عصر جهانی سنت ابداعی "راه سوم" را ارائه می‌کند). البته در عصر جهانی به واسطهٔ بازاندیشی اجتماعی‌ای که وجود دارد همهٔ سنت‌ها و ایدئولوژی‌ها باید به گونه‌ای اعتبار، اصالت و کارایی خود را به اثبات برسانند. چرا که همان‌طور که اشاره کردیم بازاندیشی اجتماعی بدین معناست که انسان‌ها در مدرنیته متأخر همواره فرضیه‌های اولیه و اعتبار باورها، ایدئولوژی‌ها و نظام‌های اعتقادات را مورد سؤال قرار می‌دهند.

در پایان این بخش، عناوین پاره‌ای از مباحث دیگری را که گیدنز ذیل بحث جهانی شدن طرح می‌کند مرور می‌کنیم: به اعتقاد گیدنز توسعهٔ جهانی شدن، گسترش دموکراتیزاسیون را نیز در پی خواهد داشت؛ چرا که دیگر در جهانی که چنین حجم عظیمی از اطلاعات در جریان است، دولت‌ها نمی‌توانند با مردم خود به عنوان جمعیتی منفعل برخورد کنند. نکتهٔ جالب اینجاست که در این عصر جهانی در حالی که دموکراسی در سطح جهانی در حال گسترش است، شاهد بروز مشکلات دموکراسی

1. humanized nature

2. dialogic democracy

3. negotiated power

4. invented tradition

(همچون بی تفاوتی سیاسی) در کشورهای مهد آن هستیم. یکی دیگر از پیامدهای جهانی شدن در نظر گیدنز توسعه تجارت مواد مخدر و پولشویی توسط شبکه‌های بین‌المللی است. وی "تروریسم جدید" را نیز از ویژگی‌های عصر جهانی می‌داند و معتقد است نوع سازماندهی این تروریسم و سطح اهداف و مطالبات آن زائیده این عصر جهانی است. نقش آمریکا در جهانی شدن در نظر گیدنز از مبالغه‌های نظریه‌های رقیب به دور است. او آمریکا را امپراتوری نمی‌داند و بر این نظر است که از میان سه ویژگی غلبه نظامی، اقتصادی و فرهنگی که یک امپراتوری باید واجد آن باشد، آمریکا فقط اولی را دارد.

بحث جهانی شدن از پایین و جهانی شدن از بالا نیز از جمله دیگر مباحث گیدنز در زمینه جهانی شدن است. مفهوم "به هم وابستگی جابجایی پذیر" هم از مفاهیم جالبی است که گیدنز طرح می‌کند و در این کتاب نیز بدان اشاره شده است، لذا از توضیح این دو مفهوم در اینجا صرف نظر می‌کنیم. در نگاه گیدنز ارتباطات، فناوری اطلاعات، تکنولوژی ارتباطی، رسانه‌های جمعی و فراملی و وسایل نقلیه از هواپیما گرفته تا ماشین نیز در بحث جهانی شدن اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند و در این کتاب نیز تا حدی بدان‌ها پرداخته شده است.

به طور کلی گیدنز سه تأثیر عمده جهانی شدن را از این قرار می‌داند: اول، به هم وابستگی روزافزون جهانیان. دوم، تغییرات و پیشرفت‌های تکنولوژیک و سوم، این نکته که در عصر جهانی، زندگی ما بیشتر در آینده‌ای مشارکت جویانه معنا می‌یابد به جای اینکه بیشتر تحت تأثیر گذشته و سنت باشد. بحث جهانی شدن در اندیشه گیدنز مباحث دیگری را نیز شامل می‌شود، ولی در اینجا به همین نکات عمده اکتفا می‌کنیم.

آموزگار جامعه‌شناسی

گیدنز پیش از هر چیز آموزگار جامعه‌شناسی است. تعدادی از کتب او مخصوصاً کتاب جامعه‌شناسی (۱۹۹۸) از مشهورترین کتب درسی جامعه‌شناسی در سطح جهان می‌باشد و تدریس جامعه‌شناسی در طول سه دهه گذشته یکی از مشغله‌های اصلی او بوده است. او به خوبی با فعالیت‌ها و آثار خود به تبلیغ جامعه‌شناسی پرداخته و به طور خاص در کتاب‌های در دفاع از جامعه‌شناسی (۱۹۹۶) و سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی (۱۹۹۵) دفاع

جانانه‌ای از جامعه‌شناسی در برابر منتقدین آن به عمل آورده است. او در این راستا از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند؛ از نوشتن کتب درسی و آموزشی و تدریس و سخنرانی در دانشگاه‌ها و مجامع عمومی و بی‌بی‌سی گرفته تا ابزارهای سیاسی و مدیریت انتشارات و ریاست مدرسه اقتصادی و علوم سیاسی دانشگاه لندن. بسیاری معتقدند که آثار، نظریه‌پردازی‌ها و فعالیت‌های گیدنز در مطرح شدن دوباره جامعه‌شناسی بسیار مؤثر بوده است.

جامعه‌شناسی فقط بخشی از حیات جمعی که همان جوامع مدرن است را مورد مطالعه قرار می‌دهد. جامعه‌شناسی گیدنز نوعی جامعه‌شناسی هدفمند است که نتایج و کارکردهای ملموس دارد و به مسائل واقعی زندگی شهروندان در جامعه جدید می‌پردازد. او جامعه‌شناسی را بیشتر حوزه فکری می‌داند تا ابزاری؛ حوزه فکری‌ای که نهادهای اجتماعی زاینده دگرگونی‌های صنعتی چند سده پیشین را مورد توجه قرار می‌دهد. او تغییرات اجتماعی را از دریچه نهادها می‌نگرد. اما نهادها در اندیشه او منعطف‌اند و لذا او را نهادگرایی پارسونزی نمی‌توان دانست (حتی او از منتقدان جدی پارسونز و مکتب کارکردگرایی در جامعه‌شناسی است).

به گفته گیدنز، جامعه‌شناسی نقشی کلیدی در فرهنگ امروز بازی می‌کند و جایگاهی مرکزی در علوم اجتماعی دارد. همچنین تفکر جامعه‌شناسانه بیش از هر چیز به خودشناسی کمک می‌نماید و شناخت ما را از دنیای روابط اجتماعی بهتر می‌کند. به اعتقاد گیدنز مطالعه جامعه‌شناسی تجربه‌ای رهایی‌بخش است: همدردی و نیروی اندیشه و تخیل ما را گسترش می‌دهد، چشم‌اندازهای جدیدی را می‌گشاید، به درک عمیق‌تر زمینه‌های فرهنگی متفاوت از ما می‌انجامد، اندیشه جزمی را تعدیل می‌کند، درک تنوع فرهنگی را به ما می‌آموزد، زمینه فهم عملکرد نهادهای اجتماعی را فراهم می‌سازد و به طور کلی امکانات آزادی انسان را افزایش می‌دهد.

نقد به گیدنز

نوشته‌ها و آرای گیدنز در زمینه‌های نظریه اجتماعی، فرهنگ و سیاست در معرض نقدهای تندی قرار گرفته است، به طوری که آرای کمتر جامعه‌شناسی در این حد بازخورد داشته است. در اینجا برای نمونه به تعدادی از آن‌ها اشاره‌ای کوتاه خواهیم داشت:

نظریه ساختیابی گیدنز به واسطه بنیادین بودن آن بیشتر از همه نقد شده است. بسیاری از جامعه‌شناسان این ادعای او را که ساختیابی و رای اختلاف سنتی میان عینیت و ذهنیت در علوم اجتماعی است، باطل می‌شمارند. برای مثال مارگارت آرچر^۱ آمیختن سطوح خرد و کلان را کار درستی نمی‌داند (۱۹۹۰ و ۱۹۸۹) و معتقد است برای اینکه جامعه‌شناسان بتوانند مسائل مهم علوم اجتماعی را تحلیل کنند باید ساخت و عامل را از یکدیگر تمییز بدهند و آن‌ها را در سطوح تحلیلی متفاوتی ارزیابی کنند. تامسون^۲ (۱۹۸۹) هم مشابه چنین نقدی را مطرح می‌کند و به طور خاص به نقد مفهوم "فشار ساختی"^۳ گیدنز می‌پردازد.

برخی دیگر معتقدند گیدنز به اشتباه، شخص را خودسالار می‌پندارد و بر این باورند که "شخص" بسیار کمتر از میزانی که گیدنز فکر می‌کند بر خود مسلط است و بسیاری از عوامل دیگر نیز در این میان نقش آفرینی می‌کنند. نقدهای فراوانی هم به تلقی گیدنز از "خودبازاندیشانه" شده است. ترنر^۴ (جامعه‌شناس دین) نیز نقدهایی جدی به گیدنز وارد می‌کند. ترنر ویژگی‌هایی را که گیدنز برای مدرنیته متأخر قائل است (همچون مدرنیسمیون بازاندیشانه و "خود" به عنوان پروژه‌ای بازاندیشانه) زیر سؤال می‌برد و بدین‌سان این ادعای گیدنز را که مدرنیته متأخر ویژگی‌های جدیدی دارد، مورد تردید قرار می‌دهد. ترنر در این زمینه به طرح دو نقد عمده می‌پردازد: اول، یادآور می‌شود که براساس شواهد متعدد و قوی می‌توان ادعا کرد که "خود"^۵ به عنوان پروژه‌ای بازاندیشانه سابقه‌ای طولانی در تاریخ دارد و از حدود قرن دوازدهم میلادی وجود داشته است و بازاندیشی فرد چیز جدیدی نیست.

ترنر با استفاده از آزای فوکو به نقش اعترافات کلیسای کاتولیک در شکل‌گیری مفهوم "خود" اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که مثلاً در قرن هفدهم (مخصوصاً در دوره باروک) میزان بالایی از بازاندیشی در رفتار عاملان وجود داشته است. همین‌طور تأکید می‌کند که تعدادی از مورخان به جهانی شدن اقتصاد در آن برهه اشاره کرده‌اند. ترنر از این طریق جدید بودن ویژگی‌های مدرنیته متأخر را زیر سؤال می‌برد. هرچند که گیدنز بر گسترش و دامنگیر شدن حیرت‌آور بازاندیشی در عصر جهانی تأکید دارد و فراگیر شدن و عمیق شدن آن را جدید می‌شمرد، نه اصل آن را.

1. Margaret Archer
4. Bryan Turner

2. Thompson
5. self

3. structural constraint

دوم، به اعتقاد گیدنز مدرنیته متأخر خصلتی سکولار دارد و ترنر به عنوان یک جامعه‌شناس دین این ادعای گیدنز را مورد نقد قرار می‌دهد. وی معتقد است گیدنز نیز اشتباه بزرگ جامعه‌شناسان قرن نوزدهم را مرتکب شده است و همچون آن‌ها مدرنیته را فرآیندی عرفی‌کننده (سکولارکننده) می‌انگارد. ترنر در کارهای خود سعی می‌کند نشان دهد که چنین نیست. به اعتقاد ترنر، گیدنز هنوز نتوانسته است یک هسته ذهنی مرکزی برای نظریه اجتماعی خود دست و پا کند.

کریب^۱ یکی دیگر از منتقدان آرای گیدنز معتقد است که او در طرح نظری خود در باب مدرنیته و هویت شخصی به پویایی ناخودآگاه ذهنیت^۲ و میان‌ذهنیت^۳ توجه نکرده و این مسئله از قدرت نظریه‌اش کاسته است (۱۹۹۲: ۱۷۱). افرادی چون الیوت نیز این انتقاد را مطرح کرده‌اند که استفاده‌ای که گیدنز از روانکاوی در نظریه ساختاری می‌کند، عملکرد ناخودآگاه در فرآیندهای سیاسی را انحصاری می‌کند (۱۹۹۴ و ۱۹۹۶).

گیدنز عواطف غیر عقلانی را در برابر "زندگی شناختی" قرار می‌دهد و استپان مستروویچ^۴ به نقد این دیدگاه گیدنز می‌پردازد. به اعتقاد مستروویچ، عامل عاقل نیز در معرض انواع عواطف غیر عقلانی قرار دارد و این عواطف غیر عقلانی مکمل "زندگی شناختی" است، نه در برابر آن. استپان مستروویچ معتقد است که حتی برای باور یافتن به عینیت نهادهای اجتماعی که گیدنز از آن دفاع می‌کند نیز مقداری از همین ایمان غیر عقلانی لازم است. البته او از طریق نقد گیدنز در صدد طرح نظریه خود در باب مدرنیته است. برخلاف گیدنز که دنیای ما را دنیای پسااستنتی می‌خواند، او دنیای جدید را یک "دنیای پسا عاطفی" می‌نامد.

از سوی گیدنز و نیز تعدادی دیگر از مدافعین او، پاسخ‌های درخوری به نقدهایی که بر آراء او وارد شده، داده شده است. گیدنز در موارد بسیاری نشان داده است که به خوبی می‌تواند از آرای خود دفاع کند ولی در اینجا قصد و مجال طرح این پاسخ‌ها را نداریم. تاکنون کتب و مقالات قابل توجهی در معرفی یا نقد آرای گیدنز به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است که عناوین تعدادی از آن‌ها را در پایان کتاب آورده‌ام.

در پایان، امیدوارم مجموعه‌ای که پیش رو دارید و خلاصه‌ای که از آرای و آثار گیدنز آورده شد به کار علاقه‌مندان علوم اجتماعی بیاید. تلاش بر

این بود که ترجمه روان و خوش فهمی از متن حاضر ارائه شود؛ در عین حال خوانندگان، کاستی های احتمالی را به پای تجربه و سن کم مترجم بگذارند.

محمد رضا جلائی پور

بهار ۱۳۸۳

منابع

(مهم ترین منبع نگارنده در این معرفی، کتاب های آنتونی گیدنز بوده است. لیست کتاب های او در انتهای کتاب آورده شده است و به علت تعدد عناوین شان در اینجا تکرار نمی شوند. به جز کتاب ها و مقالات گیدنز، در چند جا که ذکر کردم نیز از منابع زیر استفاده کرده ام.)

جلائی پور، حمیدرضا (۱۳۸۳) "دموکراسی گفتگویی"، مجله انجمن جامعه شناسی ایران، شماره ۵.

کیویستو، پیتر (۱۳۷۸). اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

Brynt, Christopher & Jary, David (2001): *The Contemporary Giddens*: Palgrave Macmillan.

Elliott, Anthony & Ray, Larry (2003): *Key Contemporary Social Theorists*: Oxford, Blackwell.

Mestrovic, Stjepan (1998): *Anthony Giddens: The Last Modernist*: New York, Routledge.

Karspersen, Lars Bo (2000): *Anthony Giddens: Introduction to a Social Theorist*, Oxford, Blackwell.

<http://www.lsc.ac.uk/collections/meetthedirector/publications.htm> (19 May 2004)

<http://www.lsc.ac.uk/collections/meetthedirector/introduction.htm> (19 May 2004)

<http://www.lsc.ac.uk/collections/Giddens/factfile.htm> (4 July 2003)

<http://www.lsc.ac.uk/collections/Giddens/books.htm> (4 July 2003)

<http://www.gcocities.com/Athens/Bridge/8651/Giddens.htm> (23 July 2004)

<http://www.sociologyonline/global-essays> (23 July 2004)

چشم انداز نظم جهانی^۱

فرد هالیدی^۲: مقدم شما خانم‌ها و آقایان را به اولین جلسه از سری جلسات "سخنرانی‌های ریاست LSE"^۳ گرامی می‌دارم. من در دپارتمان روابط بین‌الملل دانشگاه LSE مشغول تدریس و تحقیق هستم. مایه خوشبختی است که ریاست دانشگاه تصمیم گرفته‌اند تا اولین سخنرانی خود را درباره یک موضوع بین‌المللی ارائه کنند.

حدود بیست سال است که در این دانشگاه مشغولم و همکاری با تونی گیدنز در این مدت افتخار بزرگی برای من بوده است. یکی از کارهایی که تونی به عنوان شخصیتی بین‌رشته‌ای انجام داده، گسترش نشست‌ها و بحث‌های این چنینی در دانشگاه برای ایجاد یک فرهنگ عمومی علوم اجتماعی بوده است. از شما دعوت می‌کنم تا به اولین سخنرانی از این سری جلسات توجه کنید.

تونی گیدنز: فرد، بسیار سپاسگزارم. من هم متقابلاً باید بگویم که فرد هالیدی یکی از مؤثرترین اندیشمندان LSE و یکی از بهترین کارشناسان روابط بین‌الملل ما است. او در پایان سخنرانی‌ام کمی با من بحث خواهد کرد و چند دقیقه هم برای پاسخگویی به حداقل یک یا دو سؤال از طرف

۱. The future of the world order این سخنرانی در تاریخ هفتم نوامبر سال ۲۰۰۱ ایراد شده است.

2. Fred Halliday

۳. London School of Economics and Political Science: مدرسه اقتصادی و علوم سیاسی لندن، مشهورترین کالج دانشگاه لندن است. از این پس در این ترجمه از مدرسه اقتصادی و علوم سیاسی لندن تحت عنوان "دانشگاه LSE" یاد می‌شود.